

جلو ضلالت و گمراهی و جنگ و نزاع و دو دستگی امت را بگیرد متأسفانه بازیگران سیاسی مانع شدند و نگذاشتند وظیفه شرعی الهی خود را عملی نماید تا مستمسکی برای شما گردد امشب بفرمائید چرا آن حضرت در مرض موت وصیت نمود ۱۹ .

اطاعت امر پیغمبر واجب است

شیخ - گمان میکنم این بیان شما حقیقت نداشته باشد زیرا عقل باور نمیکند که کسی قدرت ممانعت از رسول خدا ﷺ داشته چه آنکه صریح قرآن کریم است و ما آتیکم

الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا (۱) و در آیات متعدده امر باطاعت او امر آنحضرت نموده که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول (۲) بدیهی است سرپیچی از اطاعت امر رسول خدا ﷺ کفر است هرگز صحابه و بستگان آن حضرت چنین عملی را نمی نمودند که مانع وصیت آن حضرت گردند ممکن است از اخبار مجعوله باشد که بدست ملحدین برای بی اعتنا نشان دادن امت بامر آن حضرت انتشار یافته است .

منع نمودن پیغمبر را از وصیت

داعی - تمنا میکنم عمداً سهو فرمائید از اخبار مجعوله نیست بلکه از اخبار صحیحه مسلمه است که عموم فرق مسلمین اتفاق بر صحت آن دارند حتی شیخین بخاری و مسلم

هم با همه احتیاط کاری که در نقل اخبار داشتند که مبدا خبری نقل نمایند که مورد توجه و استشهاد مخالفینشان قرار گیرد در صحیحین خود این قضیه مؤلمه را نقل نموده اند که رسول اکرم ﷺ عند الموت فرمود دوات و کاغذ بیاورید تا برای شما بنویسم چیزی که هرگز گمراه نشوید .

عده ای از حضار مجلس باغوای يك نفر (مرد سیاسی) مانع شدند بقسمی داد و فریاد نمودند که دل آن حضرت شکست و با تغییر آنها را از اطراف بستر خود خارج ساخت شیخ - من که نمیتوانم باور کنم این مطلب را کدام کس میتواندست چنین جرأتی بکار برد که در مقابل گفته رسول خدا ﷺ ایستادگی نماید و حال آنکه اگر يك فرد

(۱) آنچه رسول حق دستور دهد شمارا بگیرد و هر چه نبی کند شما را از آن پس واکذارید آیه ۷۹ سوره ۵۹ (حشر) .

(۲) اطاعت کنید خدا و رسول را .

مسلمان عادی بخواهد وصیت نماید مانع آن نمیکردند تا چه رسد بر رسول خدا که اطاعتش واجب و تمرّد و مخالفتش کفر آور است چه آنکه وصیت بزرگان اسباب هدایت است احدی ممانعت نمی نماید - چنانچه خلیفه ابی بکر و خلیفه عمر رضی الله عنهما وصیت نمودند و احدی ممانعت ننمود باز عرض میکنم که حقیر نمی توانم زیر بار چنین خبری بروم داعی - حق دارید باور نکنید نه شما تعجب مینمائید بلکه هر مسلمانی! بالاتر بگویم

هر شنونده ای از هر قوم و ملت از این قضیه در حیرت است که چگونه پیغمبر مطاعی در ایام آخر عمر بخواهد وصیتی بنماید که هدف و مقصدش جلو گیری از اضلال امت و نشان دادن راه سعادت بآنها باشد او را مانع شوند - ولی چه میتوان گفت که این عمل واقع شده باعث زیادتى غم و مصیبت مسلمانان گردیده .

گریستن ابن عباس از مانع شدن پیغمبر را از وصیت

این تأسف نه برای من و شما است بلکه اصحاب آنحضرت در این مصیبت مؤلمه گریه ها نمودند چنانچه بخاری و مسلم و دیگران از اکابر علماء

خودتان روایت نموده اند که عبدالله بن عباس (حبر امت) پیوسته اشک میریخت و میگفت **یوم الخمیس مایوم الخمیس** و آنقدر گریه میکرد که زمین از اشک چشم او تر می شد .

سؤال نمودند چه چیز واقع شد در روز پنجشنبه که یاد آنروز تو را بگریه میآورد میفرمود چون مرض بر رسول خدا مستولی شد امر فرمود دوات و کتفی بیاورید تا بنویسم برای شما کتابی که هرگز گمراه نشوید بعضی از حضار مجلس مانع شدند بعلاوه گفتند **عجده** (عنه) هذیان میگوید آن روز یوم الخمیس بود که هرگز فراموش نخواهد شد چه آن که گذشته از اینکه مانع شدند و نگذاشتند آن حضرت وصیت بنماید بلکه زخم زبان هم زدند ۱۱۹ .

شیخ - چه کس ممانعت از وصیت نمودن رسول خدا نمود .

داعی - خلیفه ثانی عمر بن الخطاب بود که مانع از وصیت آنحضرت گردید .

شیخ - خیلی ممنون شدم که زود خیالم را راحت نمودید چونکه از این بیانات

خیلی ناراحت بودم و بردلم گذشته بود که بگویم این قبیل اخبار از مجملات هوام شیعه است ولی بملاحظه جنابعالی از بیان آن خودداری مینومد اینک آنچه در دل دارم ظاهر مینمایم و بجنابعالی توصیه میکنم که باین نوع مجملات ترتیب اثر ندهید .

داعی - داعی هم بشما توصیه میکنم فکر نکرده نفی و اثبات ننمائید که از کشف حقیقت متأثر شوید از جمله در همین موضوع هم عجله نمودید و بدون فکر روی عادت دیرینه و بد بینی بما نسبت جعل بشیعیان پاک دادید و حال آنکه مکرر عرض کردم که ما شیعیان احتیاجی بجعل نداریم زیرا در کتابهای خودتان آنقدر دلائل له ما و بر اثبات عقیده ما موجود است که حساب ندارد .

در منابع حدیث منع وصیت
در همین موضوع مورد بحث هم اگر بکتاب معتبره علماء خودتان مراجعه نمائید می بینید که اکابر علماء خودتان این قضیه را نقل نموده اند از قبیل بخاری درس ۱۱۸ جلد دوم صحیح و مسلم در آخر کتاب وصیت و حمیدی در جمع بین الصحیحین و امام احمد حنبل در ص ۲۲۲ جلد اول مسند و ابن ابی الحدید در ص ۵۶۳ جلد دوم شرح نهج البلاغه و کرمانی در شرح صحیح بخاری و نووی در شرح صحیح مسلم و ابن حجر در صواعق و قاضی ابوعلی و قاضی روزبهان و قاضی عیاض و امام غزالی و قطب الدین شافعی و محمد بن عبدالکریم شهرستانی و ابن اثیر و حافظ ابونعیم اصفهانی و سبط ابن جوزی بالاخره عموم علمای شما وقوع قضیه مولمه را تصدیق نموده اند که بعد از مراجعت از حجة الوداع رسول اکرم صلی الله علیه و آله مرض شده جمعی از اصحاب بیادرت آنحضرت رفتند فرمود ایتونی بدوات و بیاض لا کتب لکم کتاباً لکن تضلوا بعدی (۱).

امام غزالی در مقاله چهارم سر العالمین که سبط ابن جوزی هم درس ۳۶ تذکره از او نقل نموده و بعضی دیگر از رجال علماء شما چنین آورده اند که فرمود دوات و سفیدی بیاورید لازلین عنکم اشکال الامر واذکر لکم من المستحق لها بعدی (و در بعضی اخبار دارد که فرمود لا کتب لکم کتاباً لا تختلفون فیہ بعدی) فقال عمر دعوا (۱) دوات و سفیدی برای من بیاورید تا برای شما بنویسم که بعد از من گمراه نشوید .

الرجل فانه ليهجر !!؟ حسينا كتاب الله (۱) .

اصحاب حاضر در مجلس دودسته شدند بعضی طرفدار عمر یعنی گفتار او را تقویت نمودند جمعی طرفدار رسول اکرم صلی الله علیه و آله بقسمی بهم ریختند و داد فریاد بلند شد که آنحضرت (مجسمه خلق عظیم) متغیر شد فرمود قوموا عنی ولا ینبغی عندی التنازع بر خیزید از پیش من زیرا سزاوار نیست نزد من جنگ و نزاع .

این اول فتنه و فساد بود که در میان مسلمانان در حضور خود پیغمبر بعد از بیست و سه سال زحمات طاقت فرسای آنحضرت واقع شد و سبب این فتنه و دو دستگی خلیفه عمر شد که بگفتار خود تخم نفاق و اختلاف کلمه را پاشید و ایجاد دو دستگی نمود !! . که تا امشب آمده ما شما برادران مسلمان را بعنوان دو دستگی مقابل هم قرار داده است !! .

شیخ - از مثل شما شخص مؤدب اخلاقی انتظار چنین جرأت و جسارتی نمیوقت که بمقام بزرگ خلیفه چنین نسبتی بدهید .

داعی - شما را بخدا حب و بغض را کنار بگذارید و چشم بدینی را ببندید و از روی انصاف بگوئید آیا جرأت و جسارت را داعی نمودم که در مقابل انکار شما نقل وقایع تاریخی مندرجه در کتب خودتان را نمودم یا خلیفه هر که بساحت قدس خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله منتها درجه جسارت را نمود که علاوه بر منع نمودن از وصیت و ایجاد فتنه و فساد و داد و فریاد بالای سر بیماری مانند رسول الله صلی الله علیه و آله دشنام حضوری بدهد و بگوید این مرد هذیان میکوید چه خوش گوید شاعر عرب مناسب این مقام :

اتبصر فی العین منی القدی وفي عينك الجذع لا تبصر (۲)

(۱) تا زائل کنم از شما اشکال امر را و یاد کنم برای شما کسی را که مستحق تراس است بامر بعد از من (یعنی امر خلافت) (بنویسم برای شما کتابی که اختلاف پیدا نکند در او بعد از من) پس هر گف و اگذارید این مرد را (یعنی رسول خدا را) زیرا که او هذیان میکوید کتاب خدا ما را بس است .
(۲) آیا در گوشه چشم من ذره خاشاک را می بینی ولی در چشم خودت شاخه نخله خرما را نمی بینی - کنایه از اینکه پیوسته عیبهای کوچک مرا می بینی (و اشکال مینمایی) ولی عیبهای بزرگ خودت را نمی بینی .

آیا خداوند متعال در آیه ۴۰ سوره ۳۳ (احزاب) نمیفرماید ما کان محمداً با احد من رجالکم ولكن رسول الله وخاتم النبیین (۱) یعنی آنحضرت را بنام نخوانید بلکه رسول الله بگوئید - آنوقت عمر بدون رعایت ادب و دستور الهی بنام هم نخواند بلکه بعبارت این مرد اشاره بآنحضرت نمود شما را بخدا انصاف دهید جسارت را من کردم یا خلیفه ۱۱ .
 شیخ - از کجا معلوم است که هجر بمعنای هذیان باشد تا احتمال جسارت و سوء ادب رود .

داعی - جمیع اهل لغت و تفسیر و مخصوصاً اکابر علماء خودتان از قبیل ابن اثیر در جامع الاصول و ابن حجر در شرح صحیح بخاری و صاحب الصحاح

تعصب آدمی را کور و گرمیکند

و دیگران همه گفته اند هجر بمعنای هذیان است آقای من آدمی باید برهنه شود از لباس تعصب و عناد تا حقایق را واضح و آشکار به بیند - نه دفاع بیجا بنماید .

آیا نسبت به پیغمبری که قرآن مجید دستور میدهد که او را رسول الله و خاتم النبیین بنخوانید کسی عمداً بگوید ان الرجل لیهجر مقام آنحضرت را آتقدر کوچک نماید که بگوید این مرد!؟ هذیان میگوید برخلاف دستور قرآن و ادب سخن نرانده آیا نسبت بر رسول الله ﷺ که تادم مرکب نبوت و عصمت از او زائل نمیکردد مخصوصاً که در مقام تبلیغ و هدایت قوم باشد اهانت هذیان گوئی بنماید دلیل بر عدم معرفت و ایمان بمقام آنحضرت نمیباشد .

شیخ - آیا سزاوار است چنین نسبتی بمقام خلافت داده شود که معرفت و ایمان بمقام رسالت نداشته .

داعی - اولاً چرا جناب عالی وقتی شنیدید نسبت هذیان بر رسول الله ﷺ دادند متأثر نشدید!؟ که حتماً بایستی هر مسلمانی از نسبت دهنده هذیان و این دشنام حضوری بآنحضرت بیزار میجوید .

(۱) محمد (ص) بدر هیچیک از مردان شما (زید یا عمرو) نیست ولیکن رسول الله و خاتم انبیاء میباشد (کنایه است باینکه همیشه باید آنحضرت را با ادب و احترام یاد نمود رسول الله و خاتم النبیین خواند) (نه مردک بآنحضرت اشاره نمایند) .

ولی وقتی یکمرد عادی که منتها درجه مقامش اینست که از اصحاب رسول الله ﷺ بوده و با دست عده ای مردم بعدها بمسند خلافت قرار گرفته چنین اشاره ای شد متألم شدید و حال آنکه اینکلام ابتکار فکر داعی تنها نبوده بلکه هر انسان عالم عاقل منطقی (تا چه رسد بمسلمان خوشدل پاک طینت) بعد از شنیدن این وقایع بی اراده چنین فکری برای او میآید که آدم مؤمن بر رسول الله ﷺ چنین نسبتی نمیدهد .

اعتراف علماء عامه باینکه گوینده کلمه هذیان معرفت بمقام رسالت نداشته

چنانچه علماء منصف و متفکر خودتان از قبیل قاضی عیاض شافعی در کتاب شفا و کرمانی در شرح صحیح بخاری و نوری در شرح صحیح مسلم نوشته اند که گوینده این کلام هر که بوده اصلاً ایمان بر رسول الله ﷺ نداشته و از معرفت کامل بمقام و مرتبه آن حضرت عاجز بوده .

چه آنکه در نزد ارباب مذاهب ثابت است که انبیاء عظام در مقام ارشاد و هدایت خلق اتصال بغیب عالم دارند خواه در حال صحت یا در حال مرض حتماً باید اوامر آنها اطاعت کرده شود - پس مخالفت با آنحضرت خاصه توأم با جسارت و دشنام و کلمه هذیان دلیل بر عدم معرفت بمقام آنحضرت میباشد - انتهی کلامهم .

اول فتنه در اسلام حضور رسول الله ﷺ

واما آنکه فرمودید چرا گفتیم ایجاد نفاق و فتنه نمود اینکلام هم از داعی تنها نبوده بلکه علماء منصف خودتان تصدیق این معنی را نموده اند عالم

جلیل حسین میبندی در شرح دیوان گوید اول فتنه ای که در اسلام واقع شد در حضور خود رسول الله ﷺ بود در مرض موت که خواست وصیت نماید و عمر مانع شد ایجاد فتنه و دوستکی و اختلاف کلمه بین مسلمانان گردید و نیز شهرستانی در مقدمه چهارم از کتاب ملل و نحل خود گوید اول خلافتی که در اسلام واقع شد منع نمودن عمر بود از آوردن دوات و کاغذ بامر رسول الله ﷺ برای نوشتن وصیت . و ابن ابی الحدید در ۵۶۳ جلد دوم شرح نهج اشاره باین معنی نموده .

شیخ - اگر اینکلام از خلیفه عمر رضی الله عنه باشد گمان نمیکنم سوء ادبی بکار بوده بلکه این قبیل از امور از عوارض جسمانی بشریت است گاهی که مرض بر انسان غلبه نماید حرفهای نامرتب میزند که از آنها تعبیر بهذیان مینمایند و در این غرایز جسمانی فرقی بین پیغمبر و سایر مردم نخواهد بود .

داعی - بخوبی میدانید که یکی از صفات خاصه نبوت عصمت است که تا دم مرگ از پیغمبر سلب نمیکرد خاصه آنکه در مقام ارشاد و هدایت خلق باشد که بفره اید میخواهم چیزی برای شما بنویسم تا گمراه نشوید .

پس چون در مقام هدایت و ارشاد بوده است قطعاً توأم با مقام عصمت و اتصال بحق بوده با توجه بآیه شریفه .

وما ينطق عن الهوى ان هو الاوحى يوحى وآيه مبارکه :

وما آتیکم الرسول فخذوه و آیه واطيعوا الله واطيعوا الرسول کشف حقیقت بر شما میشود خواهید دانست که منع نمودن از آوردن دوزات و کاذب و مانع شدن از نوشته آنحضرت که اسباب هدایت امت گردد مخالفت پروردگار بوده است .

مسئلاً کلمه هذیان دشنامی آشکار بوده است توأم با کلمه رجل که موجب اهانت شدید است آقایان انصاف دهید اگر از گوشه مجلس ما يك فردی بشما اشاره کند و بگوید که این مرد خیلی هذیان میگوید شما این جمله را چه نوع تلقی میکنید باینکه ما و شما معصوم نیستیم و ممکن است هذیانهم بگوئیم آیا اینکلام را نوعی از ادب و احترام در گفتار میدانید یا خلاف ادب و توهین و توأم با جسارت .

اگر کلامی خارج از ادب و احترام است تصدیق نمائید نسبت بخاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله اشد عمل و جسارت بکاررفته و قابل انکار نیست که از جار از گوینده چنین کلام اهانت آمیز بر رسول خدا از لوازم اسلامیت هر مسلمانی میباشد .

با اینکه صریحاً در قرآن مجید خداوند متعال آنحضرت را رسول الله و خاتم النبیین خوانده است .

خب و بغض و تعصب را کنار بگذارید عقل و انصاف شما چگونه حکم مینماید در باره کسیکه آنحضرت را رسول الله و خاتم النبیین خوانده و احترام نگذاشته بلکه گفته این مرد هذیان میگوید !!!

شیخ - بر فرض که فائل بخطا شوم چون خلیفه پیغمبر بوده برای حفظ دین و شریعت اجتهاد نموده قطعاً مصون و قابل عفو و گذشت است .

داعی - اولاً بی لطفی فرمودید در بیان آنکه چون خلیفه پیغمبر بوده اجتهاد نموده چون آنروز که عمر این حرف را زد خلیفه نبود بلکه خواب خلافت را هم نمیدید بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله بمجله و شتاب بطریقی که خودتان بهتر میدانید عده ای ای بکر را خلیفه نمودند و بعد هم بزور و تهدید بقتل و اهانت آتش بدر خانه زدن دیگران را تسلیم نمودند و بعد از دو سال و سه ماه موقع مردن - ابوبکر عمر را بخلاف منصوب نمود .

ثانیاً فرمودید اجتهاد نموده خیلی عجب است که آقا توجه ننمودید که اجتهاد در مقابل نص معنی ندارد بلکه خطای غیر قابل عفو و گذشت است .

ثالثاً فرمودید برای حفظ دین و شریعت جلو گیری نمود - این خطای گفتار امثال شما علماء که تعصب بر علم و انصافتان غالب آمده موجب بسی حیرت است .

آقای عزیز حفظ دین و شریعت بر عهده رسول خدا میباشد یا بر عهده عمر بن الخطاب ؟ آیا عقل شما قبول مینماید که رسول خدا صلی الله علیه و آله نداند که وصیت نوشتن برای امت باقید (باینکه هرگز بعد از این نوشتن گمراه نشوید) برخلاف دین و شریعت است !!!

ولی عمر بن الخطاب بداند و برای حفظ دین و شریعت مانع از وصیت آنحضرت شود !!!
فاعتبروا یا اولی الابصار .

خود میدانید خطا در ضروریات دین عین خطا میباشد و ابداً مورد عفو و اغماض نخواهد بود .

شیخ - لابد خلیفه عمر رضی الله عنه از اوضاع و احوال پی برده بود که اگر

رسول خدا ﷺ چیزی بنویسد ایجاد اختلاف میشود و فتنه بر پا میگردد لذا روی خیر نواهی بنفع خود پیغمبر منع از آوردن دوات و کاغذ نموده ۱۴ .

عذر بدتر از گناه داعی - عذر بدتر از گناه همین است که شما فرمودید یادم میآید در موقع تحصیل استادی داشتم جامع منقول و معقول از فضلاء دهر فاضل فزونی حاج شیخ محمد علی (اگر زنده است خدا حفظش کند و اگر فوت شده خدایش رحمت کند) میفرمود غلطی را اگر بخواهند اصلاح کنند ممکن است يك غلط صد غلط گردد. عیناً می بینم دفاعی که شما ناچار از خلیفه مینمائید خطا و غلط فاحشی را غلطها جلومیدهد .

از این کلام شما همچو معلوم میآید که رسول اکرم ﷺ با مقام عصمت (که مصون از خطا بوده) و اتصال بنیب عالم در مقام ارشاد و هدایت امت توجیهی بصلاح و فساد نداشته که خلیفه عمر خیرخواهی و راهنمایی برای آنحضرت نموده اگر جنابعالی آیه ۳۶ سوره احزاب را مورد دقت قرار دهید که میفرماید و مساکن لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امرآ ان یکون لهم الخیرة من امرهم و من یعص الله ورسوله فقد ضلّ ضلّالاً مبیناً (۱).

قطعاً حرف خود را پس خواهید گرفت و بعمل خلیفه عمر پی خواهید برد که تهمرد امر رسول الله ﷺ و متع از وصیت نمودن و جسارت بکلمه هذیان عملی بسیار شنیع بوده که آن حضرت را چنان متأثر ساخت که امر باخراج آنها از نزد خود نمود .

شیخ - صلاح بینی خلیفه از کلام آخرش معلوم است که گفت حسبنا کتاب الله یعنی کتاب خدا قرآن کریم ما را کفایت میکند احتیاجی بنوشته رسول خدا ﷺ نمیشناسد .

داعی - اتفاقاً همین کلام خود دلیل بزرگ است بر عدم معرفت و توجه بقرآن

(۱) هیچ مرد و زن مؤمن را در کاربکه خدا و رسول حکم کنند (یعنی قولاً و عملاً جلوی امر آنحضرت را بگیرند) آزاده و اختیاری نیست (که رای خلاقی اظهار نمایند) و هر کس نافرمانی خدا و رسول کند دانسته بگمراهی سختی افتاده است .

مجید - یا تمعند به آزردن رسول اکرم ﷺ و مانع شدن از عملی که مخالف باخیالات آنها بوده است .

زیرا اگر معرفت کامل بقرآن مجید داشتند میدانستند که قرآن بتنهائی کفایت امور نمینماید .

چه آنکه قرآن یگانه کتاب محکمی است موجز و مجمل که بیان کلیات احکام را نموده ولی جزئیات آنها را موقوف به بیان سبب فرموده و همان کلیات مجمل و موجز مندرجه در قرآن مجید مشتمل است بر ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و عام و خاص و مطلق و مقید و مجمل و مؤول .

چگونه ممکن است يك فرد عادی بدون فیض الهی و بیان مبین ربانی از این قرآن قلیل اللفظ و کثیر المعانی استفاده نماید .

علاوه بر اینها اگر قرآن کفایت امر امت را تنها می نمود چرا در قرآن فرموده و ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا مکر نه اینست که در آیه ۸۵ سوره نساء فرموده و لو ردتوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلکم الذین یتنبطونه منهم (۱) . پس مسلم است که قرآن مجید فقط تنها مفید فایده نیست مگر با بیان میسین قرآن که خاندان جلیل محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین میباشد .

چنانچه در حدیث متواتر بین الفریقین (که در لیالی ماضیه بجمله ای از اسناد آن اشاره نمودیم (۲) وارد است که خاتم الانبیاء ﷺ مکرر فرمود حتی دم مرگ انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یرداعلی الحوض ان تمسکتهم بهما فقد نجاتکم - لن تضلوا ابداً (۳) .

(۱) اگر بر رسول و صاحبان حکم (پیشوایان اسلام بعد از رسول) رجوع بیکرند همانا تدبیر کار را آنانکه اهل بصیرت انه میدانستند و در آن واقعه صلاح اندیشی میکردند .
(۲) (مراجعه شود به ص ۲۱۹ و ۲۲۴ همین کتاب) .
(۳) من که (رسول خدا هستم) دو چیز بزرگ را در میان شما میگذارم که هرگز از هم جدا نمیشوند تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند و اگر باین دو تکیه کنید نجات مییابید (در عبارت دیگر است که فرمود) هرگز گمراه نخواهید شد آن دو چیز بزرگ قرآن و عترت من میباشد .

عجب است از فهم صاحبان فطنت که چرا تفتن و تفکر نمی نمایند که رسول خدا (آنچه میگوید از جانب خدا میباشد بحکم آیه و ما یُنطق عن الهوی ان هو الاوحی یوحی) قرآن را به تنها برای هدایت و نجات امت کافی نمیداند در مقام بیان آنرا توأم میکند با عترت طاهره خود و صریحاً میفرماید اگر بهر دو (قرآن و عترت) تمسک جستید نجات یافته و هرگز گمراه نخواهید شد ولی خلیفه عمر گفت قرآن تنها کفایت میکند .

اینک آقایان محترم انصاف دهید و قضاوت بحق کنید بین این دو قول که رسول اکرم خاتم الانبیاء ﷺ فرستاده بحق از جانب پروردگار فرموده تمسک جوئید بقرآن و عترت که این دو توأم باهم هستند و عدیل یکدیگر میباشند و سبب هدایت میباشند تا روز قیامت ولی عمر گفت قرآن بتنها ما را کافی است نه فقط عترت را قبول ندارد بلکه دستور و نوشته پیغمبر ﷺ را هم قبول ندارد ؟!

اطاعت کدام یک از این دو قول واجب است قطعاً هیچ انسان عاقلی نگوید قول رسول خدا را که اتصال بحق دارد بگذاریم و قول عمر را قبول نمائیم .

شما چرا قول عمر را گرفته و فرموده رسول خدا را کنار گذارده اید ؟! اگر کتاب خدا فقط کافی بود پس چرا در آیه ۴۵ سوره ۱۶ (نحل) فرموده **فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون (۱)** ما را امر فرموده که سؤال از اهل ذکر نمائیم ؟ مراد از ذکر قرآن یا رسول الله ﷺ و اهل ذکر عترت آنحضرت میباشد .

چنانچه در لیالی ماضیه با دلائل و اسناد عرض کردم علماء بزرگ خودتان از قبیل سیوطی و دیگران آورده اند که مراد از اهل ذکر یعنی عترت پاک رسول الله اند که عدیل القرآن میباشند .

شما با نظر بدینی بگفته های ما تنگنید و تصور ننمائید فقط ما ایم که باین گفته ها خورده میگیریم بلکه اکابر علماء خودتان هم در عالم انصاف باین قول خلیفه عمر لبخند میزنند .

(۱) اگر شما بنادانید سؤال کنید از اهل ذکر (یعنی اهل قرآن که خاندان رسالت و عترت طاهره نبوت هستند) .

اعتراض قطب الدین شیرازی بگفتار عمر

چنانچه قطب الدین شافعی شیرازی که از اکابر علماء شما است در کشف الغیوب گوید این امر مسلم است که راه را بی راهنما نتوان پیودن و تعجب بینمائیم

از کلام خلیفه عمر رضی الله عنه که گفته چون قرآن در میان ماهست برانما احتیاجی نیست این کلام مانند کلام آنکس ماند که گوید چون کتب طب در دست همت احتیاجی بطیب نمی باشد بدیهی است که این حرف غیر قابل قبول و خطای محض است چه آنکه هر کس از کتب طبیه نتواند سر در آورد قطعاً باید رجوع نماید بطیبی که عالم بآن علم است .

همین قسم است قرآن کریم که هر کس نتواند بفکر خود از آن بهره برداری کند ناچار باید رجوع نماید بآن کسانی که عالم بعلم قرآن اند چنانچه در قرآن میفرماید **ولو ردوه الی الرسول والی اولی الامر منهم لعلهم الذین یتنبطونه منهم (۱)** کتاب حقیقی سینه اهل علم است چنانچه در آیه ۴۸ سوره ۲۹ (عنکبوت) فرماید : **بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم (۲)** .

بهمین جهت حضرت علی کرم الله وجهه فرمود انا کتاب الله الناطق و هذا هو الصامت یعنی من کتاب ناطق خدا هستم و این قرآن کتاب صامت است . انتهی پس اول و آخر گفتار خلیفه مخدوش و منقور اهل علم و عقل و دانش و انصاف است و تصدیق نمائید که ظلم بزرگی بر رسول الله نمودند که نگذارند وصیت نماید .

و اما اینکه مکرر فرمودید که از وصیت ابی بکر مانع نشدن از عهد نامه ابی بکر در وقت مردن مطلب است که بسیار مورد حیرت و تعجب است که تمام مورخین و محدثین خودتان در کتب معتبره خود ثبت نموده اند که خلیفه ابی بکر

(۱) اگر بر رسول الله (صلی الله علیه و آله) و بساحبان امر (بیشوایان اسلام) رجوع میکردند همانا (تدبیر کار را) آنانکه اهل بصیرتند میدانستند و در آن واقعه صلاح اندیشی میکردند (آیه ۸۵ سوره ۴ نساء) .
(۲) بلکه این قرآن آیات روشن الهی است در سینه آنانکه از خدا نور علم و دانش یافتند .

دروقت مردن بعثمان بن عفان گفت بنویس آنچه من میگویم که این عهد نامه من است بسوی این مردم و اونوشت آنچه را که ابی بکر تفریر نمود .

خلیفه عمر و دیگران حاضر بودند احدی او را انکار ننمود مخصوصاً عمر نگفت حسبنا کتاب الله ما چه احتیاجی بعهد نامه ابی بکر داریم زیرا قرآن ما را کفایت می نماید ۱۰ .

ولی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را مانع از وصیت شدند به بهانه آنکه کتاب خدا ما را کفایت میکند - فاعتبروا یا اولی الابصار! .

اگر هیچ دلیلی ما را مانع از تبعیت این دستگاہ نشود مگر همین توهین و جسارت و دشنام دادن برسول اکرم و مانع شدن از وصیتی که سبب هدایت و جلو گیری از ضلالت و گمراهی امت میگردد - کفایت مینماید هر عالم عاقل بینای منصفی را که بداند اساس آنروز روی برهان و دلیل نبوده بلکه روی هو و جار و جنجال بوده است .

حق داشت ابن عباس (حبر امت) گریه کند بلکه تمام مسلمین حقاً باید خون گریه کنند که نگذارند خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وصیت کند و تکلیف امت رامعین نماید بلکه مزد رسالتش

مصیبت بزرگ و اهانت برسول الله (ص) دم هرگز و مانع شدن از نمایاندن راه هدایت

را ساعت آخر عمر ا بدادن دشنام و اهانت آداء نمودند ۱۱ .

و اگر گذارده بودند وصیت بنماید قطعاً امر خلافت بسیار واضح میشد و تأیید میگردد گفته های قبل آنحضرت ولی سیاستمداران بینا فهمیدند با اهانت پآنحضرت جلو گیری نمودند ۱۲ .

شیخ - از کجا معلوم است که آن حضرت میخواست راجع بخلافت چیزی بفرماید .

داعی - اولاً مطلب بارز است که دردم مرگ از احکام و قواعد دین چیزی باقی نمانده بود که بخواهد بآوردی نماید که موجب هدایت امت گردد زیرا آیه ا کمال دین فازل شده بود فقط موضوع خلافت بود که خواست تأییداً بگفتارهای مدت بیست و سه ساله خود روشن

فرماید چنانچه عرض کردم امام غزالی در مقاله چهارم سر العالمین آورده که آنحضرت فرمود ای هونی بدوات و بیاض لازیل عنکم اشکال الامر و اذ کر لکم من المستحق لها بعدی و دیگر جمله لن تضلوا بعدی میرساند که موضوع هدایت امت در آن نوشته بوده و از طرق هدایت چیزی جز امر خلافت و راهنما نمانده بود .

علاوه ما هم اصرار نمی نمائیم که آنحضرت میخواست راجع بخلافت و امامت چیزی بگوید ولی قطعاً میخواسته بیانی برای هدایت و راهنمایی امت بفرماید که جلو ضلالت و گمراهی را بگیرد چرا ممانعت نمودند بر فرض خواستند ممانعت نمایند آیا لازمه ممانعت فحش و دشنام و اهانت بوده است ۱۳ .

چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدا

فاعتبروا یا اولی الابصار - ببخشید رشته سخن طولانی شد باختیار حقیر نبوده بلکه دردهای دل بود که مختصری از آن بیاد آوری شما بی اراده از لسان الکن جاری شد .

پس با این مقدمات معلوم شد که علی علیه السلام وصی آنحضرت بوده و دستوراتی هم داده منتها در مرض موت اتماماً للوصیه خواست بنوشتن حقایق تکلیف امت را معین نماید باز دیگران سیاسی فهمیدند چه میخواهد بنویسد با هو و جنجال و اهانت مانع شدند و نگذارند ۱۱ .

مخصوصاً اتماماً للحجة برای رفع شبهه در بعض احادیث فرموده است همان خدائیکه برای انبیاء اولوا العزم چون آدم و نوح و موسی و عیسی وصی معین نموده برای منهم علی را وصی قرار داده .

و نیز فرموده است علی وصی من است در اهل بیت و امت من بعد از من و این خود دلیل ثابت است بر اینکه وصایت در این مقام بمعنای خلافت است پس علی علیه السلام وصی و خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله است .

شیخ - این اخبار چنانچه صحیح باشد متواتر نیست چگونه بآنها اتخاذا سند می نمائید .

داعی - مسئله متواتر وصیت در نزد ما از طریق اهل بیت عترت و طهارت که

عدیل القرائن ثابت و مسلم است .

اما در نظر دارید که در شبهای گذشته عرض کردم که علمای شما در بیان علمی خود خبر واحد را حجة میدانند از آن گذشته اگر در این اخبار تواتر لفظی نباشد قطعاً تواتر معنوی موجود است .

و از مجموع این اخبار متکثره (که از نقل تمام آنها بواسطه ضیق وقت و حاضر نداشتن در حافظه معنورم فقط باقتضای وقت مجلس بنقل بعضی از آنها که در نظر داشتم اکتفا نمودم) معلوم میشود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله نص بر وجود علی علیه السلام بوصایتی نموده که معنای خلافت در او بارز و آشکار است .

علاوه شما که بتواتر اهمیت میدهید و هر گاه بنخواهید حربه‌ای در مقابل ما قرار میدهید و هر کجا از جواب میمانید بجهل تواتر می‌چسبید بفرمائید تواتر حدیث لائورث را از کجا ثابت مینمائید .

و حال آنکه ناقل این حدیث (بتول شما) ابی بکر یا اوس بن حدثان بوده و چند نفر معلوم الحال ذی نفع هم تصدیق نمودند .

ولی در هر دوره اقلاده ها میلیون از مسلمانان موحد پاک دل منکر این حدیث بوده اند و خصوصاً انکار علی علیه السلام باب علم رسول الله صلی الله علیه و آله و تمامی عترت و اهل بیت پیغمبر که عدل قرآن مجیدند حجة بزرگ بر ابطال این حدیث است که با دلائل منطقی بطلان و ساختگی بودن آن حدیث را ثابت نموده اند که بعضی از آنها اشاره شد .

که اهم از همه دلائل انکار و مخالفت صدیق و صدیقه علی و فاطمه علیهما السلام در حضور خود ابی بکر بوده و البته وقتی باب علم و وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و امام اهل تقوی بفرموده رسول الله تکذیب حدیثی را بنماید حجت تمام است و ساختگی بودن آن محرز میباشد .

اگر انبیاء مومناً و خاتم الانبیاء خصوصاً ارثی نداشتند پس چگونه وصی و وارث قرار دادند که قبلاً عرض کردم که آنحضرت فرمود **لکل نبی وصی و وارث و ان علیاً**

وصی و وارثی (۱) وصی و وارث که بدون ارث مالی معنی ندارد .

اگر میگوئید مراد ارث مالی نیست علمی میباشد (و حال آنکه با دلائل علمی و براهین عقل و نقل ثابت است که مراد ارث مالی بوده است) مطلب بهتر ثابت میشود، که اولاً وارث علمی پیغمبر اولی و احق بمقام خلافت میباشد تا دیگران که عاری از علم آنحضرت بوده اند .

ثانیاً بعد از اینکه ثابت شد رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را وصی و وارث خود قرار داده بلکه بحکم اخباری که علماء خودتان نقل نموده اند (که بعضی از آنها اشاره شد) خدا او را باین سمت معین فرموده چگونه ممکن است این حدیث را بوصی و وارث خود (و بعقیده شما وارث علمی خود) فرموده باشد تا تولید اختلاف نشود ولی بکسی که وصی و وارث نبوده فرموده باشد ؟

خیلی عجب است در احکام دینی بمجردیکه علی علیه السلام حکمی می‌نمود ابی بکر و عمر با آنکه بی اطلاع بودند قول آنجناب را حجة دانسته تصدیق میکردند که فرموده او صحیح است و همان قسم هم عمل میکردند .

چنانچه علماء و مورخین خودتان قضاوتهای آنحضرت را در زمان خلافت ابی بکر و عمر و عثمان نقل نموده اند ولی در این مورد بخصوص قول علی را قبول نکردند بلکه اهانت هم نمودند بمثلهای رکیک که هر انسان عاقلی از نقل آنها خجالت میکشد .

حافظ - خیلی تعجب است که میفرمائید خلفاء رضی الله عنهم احکام دینی را نمیدانستند و علی کرم الله وجهه آنها را یاد آور میشد .

داعی - تعجبی ندارد زیرا احاطه بر جمیع احکام و قواعد کار مشکلی است و هر انسان عادی ممکن نیست چنین احاطه تام و تمام داشته باشد مگر آنکه پیغمبر یا باب علم پیغمبر باشد .

علاوه دعا گوینها - قائل باین عقیده نیستم بلکه اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود نقل نموده اند برای روشن شدن مطلب يك فقره از آن پیش آمده را

(۱) برای هر پیغمبری وصی و وارثی بوده و علی وصی و وارث من است .

بمرضتان میرسانم که امر بر بی خبران مشتبه نگردد گمان کنند که ما قصد اهانت داریم.
امام احمد حنبل در مسند و امام الحرم احمد بن عبدالله شافعی
در ذخایر العقبی و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و شیخ
سلیمان حنفی در باب ۵۶ ینابیع الموده از احمد بن عبدالله و
احمد بن حنبل و قلعی و ابن سمان روایت میکنند.

حکم علی در باره
زنی که بچه شش
ماه زائید

ان عمر رضی الله عنه اراد رجم المرأة التي ولدت لسته اشهر فقال علي رضي
في كتاب الله وحمله وفصاله ثلثون شهراً ثم قال وفصاله في عامين فالحمل ستة
اشهر فتركها وقال لولا علي لهلك عمر (۱)

و نیز در همان باب از مناقب احمد بن حنبل نقل مینماید ان عمر بن الخطاب
اذا اشكل عليه شيء اخذ من علي رضي الله عنهما (۲).

از این قبیل قضایا در دوره خلافت ابی بکر و عمر و عثمان بسیار اتفاق افتاده که
امر آنها مشکل میشد علی رضی الله عنه حکم حقیقی میکرد و آنها هم قبول نموده عملی
می نمودند.

پس آقایان محترم فکر کنید چه چیز باعث شد که در این جا قول علی را قبول نکردند
بلکه جسارت نموده و اهانت هم کردند قطعاً (بقول عوام) زیر کاسه نیم کاسه ای بوده که باهو
و جار و جنجال حق ثابت زهراء مظلومه را از میان بردند.

دلیل سیم بر بطلان این حدیث عمل و فعل خود خلیفه ابی بکر است زیرا اگر
حدیث صحیح بود بایستی آنچه از رسول الله صلی الله علیه و آله مانده همه را ضبط نمایند وراث آن
حضرت حق تصرف بهیچ چیز بغیر از آنچه خداوند تعالی نخواست نداشتند معذک ابی بکر حجره فاطمه را باو
داد و حجرات عایشه و حفصه زوجات آنحضرت را از باب میراث بآنها داد مثل

(۱) عمر خواست زنی را که بچه شش ماهه آورده بود سنگسار کند علی علیه السلام فرمود
خداور قرآن میفرماید مدت حمل و رضاع و از شیر گرفتن او سی ماه است چون مدت فصال و از شیر
گرفتن او دو سال است پس مدت حمل او شش ماه میشود (خلاصه معنی آنکه ممکن است زن بچه شش
ماهه بیاورد چه آنکه اقل مدت حمل شش ماه است) پس عمر ترك کرد سنگسار کردن زن را و
گفت اگر علی نبود عمر هلاک شده بود .

(۲) هرگاه امری بر عمر مشکل (و کمیت فهم اولنگه میشد) تعلیم از علی علیه السلام میکرد .

معروف يك بام و دو هوا همین است يؤمن ببعض و يكفر ببعض !!
علاوه بر اینها اگر این حدیث صحیح و ایمان باو داشتند که گفته رسول الله
صلی الله علیه و آله است پس چرا بعد از ضبط فدك که صدقه مسلمین بود (بعقیده آنها) ابی بکر
نوشت من فدك را بفاطمه دادم و عمر مانع شد و نامه را گرفت و پاره کرد .
حافظ - این بیان شما تازگی دارد من نشنیدم که خلیفه فدك را برگردانده باشد
سند این مطلب در کجا است .

داعی - گمان میکنم جنابهالی باخلاق داعی پی برده باشید
رد نمودن ابی بکر که بدون سند عرضی نمینمایم و نیز گمان میکنم که شما
فدك را بفاطمه (ع) کمتر وقت مطالعه کتب را دارید این ابی الحدید در شرح
و مانع شدن عمر نهج البلاغه و علی بن برهان الدین شافعی در ص ۳۹۱ جلد
سیم تاریخ سیره الحلییه مینویسد ابی بکر از گفتار فاطمه متأثر شد و گریه کرد (البته
این قضیه بعد از چند روز در ملاقات منزل ابی بکر واقع شد).

فاستعبر و بکی و کتب آنها برد فدك گریه کرد (مخال فاطمه) و نوشت من فدك
را بفاطمه (ع) رد نمودم عمر نامه را گرفت و پاره کرد .

و عجب آنکه همین عمری که آن روز نامه را پاره کرد و اعتراض نمود برد
فدك - خود در دوره خلافت فدك را رد کرد و هم چنین خلفاء بعد از عمر (از امویین و
عباسیین) فدك را بورثه فاطمه سلام الله علیها رد نمودند .

حافظ - این بیان شما خیلی اسباب تعجب است چگونه ممکن است خلیفه عمر
که فرموده شما جداً مانع از رد فدك بفاطمه شد چون صدقه مسلمین بود تا آنجائیکه
(بقول شما) نامه را پاره کرد خود فدك را بوراث فاطمه رد نماید .

داعی - حق دارید تعجب نمائید ممکن است شما ندیده باشید من الحال با اجازه
خودتان با ذکر اسناد از اکابر علماء خودتان خلفائی را که دادند و پس گرفتند بشما
معرفی مینمایم تا تعجب نکنید و بدانید ما زی حقیق .

رد نمودن خلفا فدک را
باولادهای فاطمه (ع)
علامه سمهودی محدث و مورخ معروف مدینه منوره متوفی
۹۱۱ در تاریخ المدینه و یاقوت بن عبد الله رومی حموی در
معجم البلدان نقل مینمایند که ابی بکر در زمان خلافت فدک
را تصرف نمود و عمر در دوره خلافت خود واگذار کرد علیه السلام و عباس .

اگر ابوبکر بعنوان فیه مسلمانان حسب الامر رسول الله صلی الله علیه و آله فدک را تصرف
نمود عمر بجه دلیل حق مسلمانان را بیک نفر واگذار نمود .

شیخ - شاید بعنوان یک فرد مسلمان واگذار کرده باشد که بخرج مسلمانان
گذارده شود .

داعی - این توضیح جناب عالی توضیح بمالایرضی صاحبه میباشد زیرا خود خلیفه
چنین قصدی را نداشته و اگر برای خرج و مصرف مسلمانان واگذار کرده بود بایستی
در تاریخ ثبت شده باشد و حال آنکه مورخین بزرگ خودتان مینویسند عمر فدک را
بعلی علیه السلام و عباس واگذار کرد .

و اما علی علیه السلام که فدک را قبول نمود بعنوان میراث بوده نه بعنوان یک فرد
مسلمان و الا یک فرد مسلمان نمیتواند حق تمام مسلمانان را ضبط و تصرف در
آنها بنماید .

شیخ - شاید مراد عمر بن عبدالعزیز بوده است .

داعی - (با تبسم) علی علیه السلام و عباس در زمان
عمر بن عبد العزیز اموی نبودند حکم عمر بن
عبدالعزیز علیحده است چنانچه علامه سمهودی
واگذار نمودن عمر بن
عبدالعزیز فدک را

در تاریخ المدینه و ابن ابی الحدید در ص ۸۱ جلد چهارم شرح نهج البلاغه از ابوبکر
جوهری نقل مینمایند که چون عمر بن عبدالعزیز بخلافت رسید بعامل خود در مدینه
نوشت فدک را به اولادهای فاطمه واگذار کن فلذا حسن بن حسن المجتبی و بعضی
گفتند حضرت علی بن الحسین علیه السلام را خواست و بآنها واگذار کرد .

ابن ابی الحدید در سطر اول ص ۸۱ جلد چهارم شرح نهج (چاپ مصر) این عبارت را

نوشته که کات اول ظلامه ردها یعنی این رد کردن عمر فدک را باولادهای فاطمه
اول ظلم کرده وغارت شده ایست که رد نموده شد بآنها مدت زمانی در تصرف آنها بوده تا
فرید بن عبدالملک خلیفه از آنها گرفت و در دست بنی امیه بود تا زمان خلافت بنی عباس
عبد الله سفاح اول خلیفه عباسی فدک را واگذار کرد باولادهای امام حسن و آنها بعنوان
حق الارث میان بنی فاطمه تقسیم مینمودند .

رد نمودن عبدالله و مهدی و
مأمون عباسی فدک را بورثه
فاطمه (ع)
چون بنی حسن بر منصور خروج نمودند فدک را
از آنها گرفت چون پسرش مهدی خلیفه شد بآنها
واگذار نمود موسی بن هادی که خلیفه شد ضبط
کرد تا زمان خلافت مأمون الرشید عباسی او امر

کرد آنرا بآل علی و بنی فاطمه واگذار کردند یاقوت حموی در معجم البلدان (چاپ
اول) ذیل حرف (ف - د) عین سبج مأمون را ضبط نموده است که نوشت به قثم بن
جعفر عامل خود در مدینه منوره انه کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اعطی
ابنته فاطمة رضی الله عنها فدک و تصدق علیها بها وان ذلك کان امرآ
ظاهراً معروفاً عند آله علیه الصلوة والسلام (۱) .

دعبل خزاعی شاعر معروف حاضر بود برخاست اشعاری انشاد نمود که بیت
اولش این بود .

اصبح وجه الزمان قدضحکا بره مأمون هاشم فدکا (۲) .

بدلائل قاطعه ثابت گردید که فدک نحلّه فاطمه
در اثبات نحلّه بودن فدک
سلام الله علیها بوده که روز اول بدون هیچ مجوز
شرعی غصب نمودند لذا بعضی از خلفا روی انصاف و یا روی سیاست باولاد های بی بی
مظلومه رد نمودند .

(۱) بدرستی که رسول خدا (ص) عطا نمود فدک را بمختارش فاطمه و این امری ظاهر و
معروف بوده در نزد اولاد آنحضرت .
(۲) امروز روزگار خندان است که مأمون فدک را به بنی هاشم رد نمود .

حافظ - اگر فدک نحلۀ فاطمه رضی الله عنها بود پس چرا ادعای ارث نمود و از نحلۀ حرفی نزد .

داعی - در مرتبۀ اول بی بی فاطمه سلام الله علیها دعوی نحلۀ نمود چون بر خلاف دستور شارع مقدس اسلام از متصرف شاهد خواستند وقتی هم شهود آورد شهود او را بر خلاف شرع انور رد نمودند ناچار از راه ارث وارد شد تا احقاق حق نماید .

حافظ - گمان میکنم اشتباه میفرمائید چون در جائی دیده نشده که فاطمه رضی الله عنها از نحلۀ حرفی زده باشد .

داعی - اشتباه نکرده بلکه یقین دارم نه در کتب شیعه فقط ؟ بلکه در کتب اکابر علماء خودتان هم ثبت است چنانچه در ص ۳۹ سیرة الحلبیة تألیف علی بن برهان الدین حلبی شافعی متوفی ۱۰۴۴ نوشته شده است اول فاطمه (ع) بعنوان تملیک و متصرفه و اینکه رسول خدا ﷺ فدک را باو بخشیده با ابی بکر مناظره کرد چون شهود شرع پسند نداشت ! ناچار از راه ادعای ارث وارد شد پس ادعای ارث مؤخر از نحلۀ بوده است

و نیز امام فخر الدین رازی در تفسیر کبیر ضمن ادعای فاطمه (ع) و یاقوت حموی در معجم البلدان و ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۸۰ جلد چهارم شرح نهج البلاغه از ابوبکر ج ۲، و ابن حجر معتصّب در آخر ص ۲۱ صواعق محرقة ضمن کلام در شبهۀ هفتم از شبهات رفضه ؟ نقل مینماید که اول ادعای فاطمه سلام الله علیها نحلۀ بود چون شهودش مردود شد متأثر گردید فرمود دیگر باشما سخن نخواهم گفت ؟ (۱)

و همین قسم هم شد دیگر با آنها ملاقات نکرد و هم کلام با آنها نشد تا زمان وفاتش رسید وصیت کرد احدی از آنها بر او نماز نگذارند عموش عباس بر او نماز گذارد و شبانه دفن نمودند (ولی بروایات شیعه و بیانات ائمه از عترت طاهره علی علیه السلام بر بی بی نماز گذارد) .

(۱) حتی این تمیبه و این قیّم و غیر آنها از اکابر علماء جماعت اقرار نموده اند که بی بی فاطمه سلام الله علیها ادعا نمود که رسول الله صلی الله علیه و آله فدک را بن بخشیده است .

در قول مخالفین که ابی بکر بموجب آیه شهادت عمل نموده و جواب آن

حافظ - در اینکه فاطمه رضی الله عنها خیلی دلتنگ و رنجیده خاطر شد حرفی نیست ولی

ابی بکر صدیق رضی الله عنهما هم نمی توان زیاد مقصر دانست زیرا مجبور بود بصورت ظاهر شرع عمل نماید چون آیه شهادت عمومیت دارد که برای اثبات مدعی بایستی دو شاهد مرد یا یک مرد و دو زن یا چهار زن که بمنزلۀ دو مرد است شهادت بدهند چون موضوع شهادت مطابق شرع نبوده و شهود کامل نیابردند نتوانستند حکم قطعی لد فاطمه رضی الله عنها صادر نمایند .

داعی - ممکن است رشته سخن در اینجا طولانی شود و اسباب ملالت آقایان محترم گردد لذا مقتضی است موافقت فرمائید بقیه صحبت بماند برای فردا شب .

نواب - قبله صاحب یکی از موضوعات مهمه که بین ما مورد بحث بوده و زیاده از حد علاقه مندیم که حقیقت آن بر ما معلوم شود و از حسن تصادف امشب مورد بحث قرار گرفته همین موضوع است متمنی است اگر خسته نشدید و ملال پیدا ننموده اید مطلب را قطع نکنید چه آنکه قطع مطلب رشته توجّه را قطع مینماید و اگر تا صبح طول بکشد از طرف ما مستمعین ابدأ مانعی نیست بلکه با میل و شوق مفرطی حاضریم و تا این قضیه حل نشود ما از اینجا نخواهیم رفت مبسوطاً صحبت فرمائید مگر آنکه واقعاً خودتان ناراحت باشید در این صورت مزاحم نمیشویم .

داعی - برای دعا گو در موضوعات علمی و دینی ملالت نیست هیچگاه خستگی در حقیر پیدا نمیشود ملاحظه حال آقایان حاضرین را میکنم چون رعایت حال همه را باید کرد .

(تمام اهل مجلس متفقاً گفتند بیانات شما ملال آور نیست خصوصاً در موضوع فدک که بسیار مهم و شنیدنی است که همه علاقمند بآن هستیم) .

داعی - جناب حافظ فرمودند خلیفه ناچار بود بصورت دستورات شرعیه عمل نماید چون شهود کامل نبود حکم صادر نشد در اینجا چند جمله هست که باید بیان شود و آقایان منصفانه قضاوت کنند .

شاهد خواستن از متصرف
خلاف شرع بوده است

اولاً آقای ابوبکر که بفرموده شما مقید بامور
شرعی بودند بفرمائید در کجای دستورات شرعی
وارد است که از متصرف شاهد بخواهند بالاتفاق

ثابت است که حضرت فاطمه سلام الله علیها متصرفه بوده آیا این عمل ای بکر که تمام
علماء خودتان نوشته اند از بی بی مظلومه شاهد طلبید مطابق کدام اصل از قانون و دین
و شریعت بوده مگر نه اینست که دستور شریعت است که مدعی باید شاهد بیاورد
نه متصرف آیا این عمل خلاف شرع انور بوده یا نه؟ منصفانه قضاوت نمائید.

ثانیاً موضوع عمومیت آیه شهادت مورد انکار احدی نیست و بر عمومیت خود
باقیست ولی بمقتضای قاعده مسلمة ما من عام الاوقدخص قابل استثناء و تخصیص
برداراست.

حافظ - آیا بچه دلیل میفرمائید که آیه شهادت تخصیص برداراست.

داعی - دلیل بر این معنی خبری است که در صحاح
معتبره شما هم نقل شده است در موضوع خزیمه

خزیمه ذوالشهادتین

این ثابت که وقتی شهادت داد له بیغبر ^{والمشکر} مقابل مرد عرب که در نضیه بیع اسب
مدعی رسول الله ^ص شده بود شهادت او یک نفری مورد قبول واقع شد و پیغمبر ^ص
اورا ذوالشهادتین نامید که شهادت اورا تنها برابر شهادت دو شاهد عادل قرار داد. پس
معلوم شد آیه شهادت تخصیص بر دار است جائیکه خزیمه یک فرد مؤمن صحابی از امت
مخصص آیه واقع شود علی و فاطمه علیهما السلام که بنص آیه تطهیر صاحب مقام
هصمت بوده اند اولی بامتثناء بودند. قطعاً معصوم و معصومه صدیق و صدیقه مصون از
کذب و دروغ میباشند و حتماً رد بر آنها رد بر خدای تعالی است.

رد نمودن شهود
فاطمه را

فاطمه صدیقه طاهره ادعا نمود فدک نحلتمن است و پدرم بمن
بخشیده و در حیات خود آنحضرت متصرفه بودم - بر خلاف دستور
شرع انور از صدیقه طاهره معصومه متصرفه شاهد خواستند!!
بی بی مظلومه هم امیرالمؤمنین ^ص و ام ایمن و حسنین علیهما السلام را بشهادت آورد آنها

را رد نمودند آیا این عمل بر خلاف حقیقت و قواعد شرع نبود!!

اگر فاطمه هیچ شاهدهی نداشت مگر تصرف، مطابق دستور شرع انور کافی بر
حقیقت او بود. بعلاوه که خداوند در آیه تطهیر شهادت بیباکی بی بی داده است که
از هر رجس پلیدی بر کنار است که از جمله آنها دروغ و ادعای بکذب است.

علی الخصوص که شاهد کاملی مانند علی امیرالمؤمنین ^ص شهادت بر حقیقت
زهرای اطهر داد که قطعاً رد شهادت علی رد بر خداست.

زیرا خدای عالی اعلی علی ^ص را در آیات قرآن مجید صادق و صدیق خوانده
من نمیدانم بچه جرأت شهادت مصدق خداوند را رد کردند.

و حال آنکه در قرآن مجید امر میفرماید با علی باشید یعنی پیرو او باشید و اورا
صادق خوانده مانند زید عدل از شدت صداقت مجسمه صدق گردیده فلذا در آیه ۱۲۰
سوره ۹ (توبه) میفرماید.

۱ - یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقین (۱).

حافظ - این آیه چه دلالتی با مقصود شما دارد که باید پیرو علی کرم الله
وجهه باشند.

داعی - اکابر علماء شما در کتب و تفاسیر خود
گویند این آیه در شأن محمد و علی علیهما الصلاة
والسلام نازل گردیده که مراد از صادقین محمد

مراد از صادقین در آیه
محمد و علی (ع) هستند

و علی و در بعض اخبار علی ^ص و در بعض دیگر عترت طاهره میباشند.

امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و جلال الدین سیوطی در در المنثور از این
هباس و حافظ ابو سعد عبدالملک بن محمد خرگوشی در کتاب شرف المصطفی از اصمعی
و حافظ ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء روایت میکنند که رسول اکرم ^ص فرمود
هو محمد و علی علیهما السلام و شیخ سلیمان حنفی در باب ۳۹ ینایع النودة
ص ۱۱۹ چاپ اسلامبول از موفق بن احمد خوارزمی و حافظ ابو نعیم اصفهانی و حمونی

(۱) ای جماعت مؤمنین برسید الی خدا و باشید با راستگویان. (که مراد محمد و علی و عترت
طاهره علیهم السلام بودند چنانچه در ص ۵۹۹ همین کتاب اشاره نمودیم).

از ابن عباس روایت نموده که الصادقون فی هذه الآیة محمد صلی الله علیه وسلم و اهل بینه (۱) .

و شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد حوینی که از اعیان علماء شما است در فرائد السمطين و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۶۲ کفایت الطالب و محدث شام در تاریخ خود مسنداً نقل مینمایند که مع الصادقین ای مع علی بن ایطالب (ع) .

۲ - آیه ۳۴ سوره ۳۹ (زمر) که میفرماید و الذی جاء بالصدق و صدق به او انک هم المتقون (۳) .

جلال الدین سیوطی در در المنثور و حافظ ابن مردویه در مناقب و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۶۲ کفایت الطالب و ابن عساکر در تاریخ خود از جماعتی از اهل تفسیر نقل نموده اند از ابن عباس و مجاهد که الذی جاء بالصدق محمد (ص) و الذی صدق به علی بن ایطالب (۴) .

۳ - آیه ۱۸ سوره ۷۵ (حدید) و الذین آمنوا بالله و رسوله و اولئک هم الصدیقون و الشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نورهم (۴) .

امام احمد بن حنبل در مسند و حافظ ابو نعیم اصفهانی در منازل من القرآن فی علی از ابن عباس روایت نموده اند که این آیه شریفه در شأن علی علیه السلام نازل شده که آنحضرت از جمله صدیقان است .

۴ - آیه ۷۱ سوره ۴ (نساء) و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقاً (۵) .

- (۱) راستگویان در این آیه محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت طاهرین آنحضرت اند .
- (۲) آنکس که آورد سخن راست را (خاتم النبیین) و آنکه تصدیق نمود بآن (علی بن ایطالب) آنها پرهیزگوارند .
- (۳) آنکس که آورد سخن راست را محمد صلی الله علیه و آله و آنکه تصدیق نمود او را (علی بن ایطالب) علیه السلام بود .
- (۴) آنانکه بخدا و فرستادگانش ایمان آوردند به حقیقت راستگویان هستند و بر ایشان نزد خدا اجر شهیدان است پاداش اعمال و نور ایمانشانرا (در بهشت) مینمایند .
- (۵) آنانکه خدا و رسول را اطاعت کنند البته با کسانی که خدا بآنها لطف و عنایت کامل فرموده یعنی با پیغمبران و صدیقان و راستگویان و شهیدان و نیکوکاران معشور خواهند شد و ایشان (در بهشت) چه بیکه و فقیانی هستند .

مراد از صدیقین در آیه شریفه علی علیه السلام میباشد چنانچه روایات متکثره از طرق ماوشما وارد است که علی علیه السلام صدیق و راستگوی این امت است بلکه افضل صدیقین است

چنانچه اکابر علماء شما از قبیل امام فخر رازی در تفسیر کبیر و امام ثعلبی در کشف البیان و جلال الدین

سیوطی در در المنثور و امام احمد بن حنبل در مسند و ابن شیرویه در فردوس و ابن ابی الحدید در ص ۴۵۱ جلد دوم شرح نهج البلاغه و ابن مغازلی شافعی در مناقب و ابن حجر مکی در حدیث سی ام از چهل حدیثی که در صواعق در فضایل علی علیه السلام نقل نموده از بخاری از ابن عباس باستثناء جمله آخر روایت نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : الصدیقون ثلاثة حزقیل مؤمن آل فرعون و حبیب النجار صاحب یس و علی ابن ایطالب و هو افضلهم (۱) .

و شیخ سلیمان بلخی حنفی در اول باب ۴۲ ینایع المودّة از مسند امام احمد و ابو نعیم و ابن مغازلی شافعی و اخطب خوارزمی در مناقب از ابی لیلی و ابو ایوب أنصاری - و ابن حجر مکی در حدیث سی و یکم از چهل حدیث صواعق از ابو نعیم و ابن عساکر از ابی لیلی - و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۲۴ کفایت الطالب مسنداً از ابی لیلی نقل نموده و در آخر خبر گوید محدث شام در تاریخ خود و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء ترجمه حالات علی علیه السلام جمعاً از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده اند که فرمود :

الصدیقون ثلاثة حبیب النجار مؤمن آل یس الذی قال (یا قوم اتبعوا المرسلین) و حزقیل مؤمن آل فرعون الذی قال (اتقتلون رجلاً ان یقول ربی الله) و علی بن ایطالب و هو افضلهم (۲) .

واقماً هر انسان عاقلی بحیرت فرو میرود که عادت و تمصّب چگونه بر علم و انصاف شما آقایان غالب آمده باینکه خودتان باروایات متعدده طبق آیات قرآنی ثابت مینمایید

- (۱) راستگویان سه نفرند حزقیل مؤمن آل فرعون و حبیب نجار صاحب یس و علی بن ایطالب و او افضل از آنها میباشد .
- (۲) راستگویان سه نفرند حبیب نجار مؤمن آل یس که گفت ای قوم متابعت کنید پیغمبران را و حزقیل مؤمن آل فرعون که میگفت آیا میکشید مرد مؤمن خدا پرست را و علی بن ایطالب و او افضل از آنها میباشد .

که علی عليه السلام افضل الصدّیقین بوده است مع ذلك دیگران را صدّیق بخوانید؟ و حال آنکه يك آیه بر صدّیق بودن آنها نقل نگردیده است.

شمارا بخدا آقایان محترم انصاف دهید و از عادت بر کنار شوید که آیا سزاوار بود کسیرا که خدای متعال در قرآن مجید او را صدّیق خوانده که هرگز دروغ نگوید و نیز در قرآن امر فرماید پیرو او باشید (باقرار علمای خودتان) شهادتش را رد نمایند بلکه اهانت هم بنمایند !!

آیا عقل باور میکند کسی که رسول خدا او را صدیق این امت خوانده بلکه افضل صدّیقین معرفی نموده و آیات قرآن دلالت بر صداقت او داشته روی هوای نفس دروغ بگوید آنها شهادت دروغ بدهد ۱۴.

آیا رسول اکرم صلى الله عليه وآله وسلم فرموده حق با علی و علی باحق توأمأ میگردند چنانچه خطیب بغدادی

در ص ۳۲۱ جلد چهارم تاریخ خود و حافظ ابن مردویه در مناقب و دیلمی در فردوس و حافظ هیشمی در ص ۲۳۶ جلد هفتم مجمع الزوائد و ابن قتیبه در ص ۶۸ جلد اول الامامة والسیاسة و حاکم أبو عبدالله نیشابوری در ص ۱۲۴ جلد سیم مستدرک و امام احمد بن حنبل در مسند و طبرانی در اوسط و خطیب خوارزمی در مناقب و فخر رازی در ص ۱۱۱ جلد اول تفسیر و ابن حجر مکی در ص ۷۴ و ۷۵ و ۱۴۰ جلد دوم جامع الصغیر و ضمن فصل دوم از باب ۹ حدیث بیست و یکم صواعق در فضایل مولانا امیر المؤمنین عليه السلام نقل از اوسط از ام سلمه و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۲۰ ینایع الموده از جمع الفوائد و اوسط و صغیر طبرانی و فرائد حموی و مناقب خوارزمی و ربیع الاررار زمخشری از ام سلمه و ابن عباس و نیز ضمن باب ۶۵ ص ۱۸۵ ینایع الموده چاپ اسلامبول از جامع الصغیر جلال الدین سیوطی و نیز در ص ۱۱۶ تاریخ الخلفاء و در ص ۳۵۸ جلد ۴ فیض القدیر از ابن عباس و در ص ۲۳۷ از مناقب السبعین حدیث ۴۴ از صاحب فردوس و در ص ۲۸۳ ضمن باب ۵۹ از فصل دوم صواعق از ام سلمه و محمد بن یوسف کنجی شافعی در کفایت الطالب بعضی از ام سلمه بعضی از عایشه و بعضی از محمد بن ابی بکر از رسول اکرم

روایت نموده اند که فرمود علی مع القرآن و القرآن مع علی لا یفترقان حتی یردا علی الحوض (۱).

رخی باین عبارت نقل نمودند که الحقّ لن یزال مع علی و علی مع الحقّ لن یختلفا ولن یفترقا (۲).

و نیز ابن حجر در ص ۷۷ صواعق او آخر فصل دوم از باب ۹ نقل مینماید که رسول اکرم صلى الله عليه وآله وسلم در مرض موت فرمود: انی مختلف فیکم کتاب الله و عترتی اهل بیته ثم اخذید علی فرقعها فقال هذا علی مع القرآن و القرآن مع علی لا یفترقان حتی یردا علی الحوض فاما لهما ما خلفت فیهما (۳).

و نیز عموماً نقل مینمایند که فرمود علی مع الحقّ و الحقّ مع علی یدور معه حیثما دار (۴).

و سبط ابن جوزی در ص ۲۰ تذکرة خواص الامه ضمن حدیث غدیر نقل مینماید که رسول اکرم صلى الله عليه وآله وسلم فرمود و ادر الحقّ معه حیثما دار و کیف مادار.

آننگاه اظهار نظر نموده و گوید: فیه دلیل علی انه ما جرى خلاف بین علی عليه السلام و بین احد من الصحابة الا و الحقّ مع علی عليه السلام (۵).

و نیز در همان کتابهاییکه عرض کردم بعلاوه در سایر کتب معتبره اطاعت علی اطاعت خدا و پیغمبر است شما نقل است که در مکاتهای بسیار و محللهای متعدده و عبارات مختلفه خاتم الانبیاء صلى الله عليه وآله وسلم میفرمود من اطاع علیاً فقد

- (۱) علی باقرآن و قرآن با علی میباشد و از هم جدا نمیشوند تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند.
- (۲) حق هرگز از علی جدا نمیشود و پیوسته حق برای همیشه با علی و علی با حق بوده هرگز از هم جدا نخواهند شد.
- (۳) من دو چیز را در میان شما میگفم یکی کتاب خدا و قرآن و دیگری عترت و اهل بیت من اند آننگاه دست علی را گرفت بلند نمود فرمود این علی باقرآن و قرآن با علی میباشد تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند پس من از این هر دو از مقام جانشینی سؤال می نمایم.
- (۴) علی باحق و حق با علی دور میزند.
- (۵) و بگردان حق را با علی هر کجا هر طور که میگردد - در این حدیث دلیلی است بر اینکه اگر بین علی و یکی از اصحاب اختلافی واقع شود حق با علی خواهد بود.

اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله و من انکر علیاً فقد انکرنی و من انکرنی فقد انکر الله (۱) .

و أبو الفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی در ملل و نحل نقل مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: **لقد کان علی بن الحق فی جمیع احواله یدور الحق معه** حیث دار (۲) .

آیا رد و انکار و اعتراض بعلی علیه السلام با اینهمه اخبار صریحه مندرجه در کتب معتبره خودتان رد و انکار و اعتراض و اهانت بر خدا و رسول و تخلف از حق و حقیقت نبوده است .

مگر نه اینست که ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی در مناقب و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت مینمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله صریحاً فرمود من اکرم علیاً فقد اکرمنی و من اکرمنی فقد اکرم الله و من اهان علیاً فقد اهاننی و من اهاننی فقد اهان الله (۳) .

منصفانه قضاوت آقایان با اوصاف قضایای وارده را مطابقت کنید با این قبیل **عادلانه کنید** اخبار و احادیث رسیده و مندرجه در کتب معتبره خودتان و عادلانه قضاوت کنید و بشیعیان بی گناه آنقدر بد بین نباشید .

و دیگر آنکه فرمودید خلیفه مجبور بود عمل بدستور ظاهر شرع نماید و چون آیه شهادت بر عمومیت خود باقی بود نمیتوانست بدون اقامه شهود شرع پشند بمحض ادعا مال مسلمین را بفاطمه سلام الله علیها بدهد (و بقدری احتیاط کار بود که از متصرف هم برخلاف دستور شرع انور شاهد خواست !!) .

(۱) هر کس علی را اطاعت نماید مرا اطاعت کرده و کسیکه مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و کسیکه علی را انکار نماید مرا انکار کرده و کسی که مرا انکار نماید خدا را انکار کرده .
(۲) علی در جمیع احوال بر حق است و حق با علی دور میزند .
(۳) هر کس علی را اکرام کند مرا اکرام کرده و کسیکه مرا اکرام کند خدا را اکرام کرده و کسیکه علی را اهانت کند مرا اهانت کرده و کسیکه مرا اهانت کند خدا را اهانت نموده .

أولاً قبلاً عرض کردم مال مسلمین نبود بلکه ملک متصرفی و نحلّه فاطمه سلام الله علیها بود .

ثانیاً اگر راستی خلیفه اجراء کننده دستور شرع بود که بایستی سر موئی خلاف نکند پس چرا تبعیض مینمود بمحض ادعا بعضی را بدون شاهد از مال مسلمانان میداد ولی این حکم و احتیاط کاری خلیفه و سخت گیری فقط درباره ودیعه رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه مظلومه سلام الله علیها بایستی اجراء شود !؟ در صورتیکه صداقت قول و ادعای بی بی و شهادت علی علیه السلام در نزد همگی واضح و آشکار بوده .

چنانچه ابن ابی الحدید در ص ۱۰۵ جلد چهارم شرح نهج البلاغه نقل مینماید که از علی بن الفارقی مدرس مدرسه غربی بغداد سؤال نمودم **اكانت فاطمة صادقة قال نعم** آیا فاطمه صادقه و راست گو بود (در ادعای خود) گفت بلی کفتم در صورتی که صادقه و راستگو بود پس چرا خلیفه فدک را باو واگذار نکرد تبسمی نموده (با اینکه اهل شوخی نبود) کلام لطیف و مستحسنی گفت که خلاصه اش این بود که اگر آن روز بمجرد ادعا فدک را بفاطمه واگذار میکرد فردا می آمد ادعای خلافت را برای شوهرش میکرد آنگاه خلیفه ناچار بود حق را واگذار نماید چونکه قبلاً تصدیق صداقت او را نموده بود . انتهى کلامه

پس مطلب در نزد علمای بزرگ خودتان واضح و آشکار بوده و انصافاً تصدیق حقیقت را نموده اند که روز اول حق با فاطمه مظلومه بوده منتها سیاست برای حفظ مقام اقتضا کرد که عمداً بی بی مظلومه را از حق ثابتش محروم نمایند !! .

حافظ - بچه کس خلیفه مال مسلمین را بدون شاهد داد ؟

قاضیه جابر و اعطاء مال باو **داعی -** بجابر وقتی ادعا کرد که پیغمبر صلی الله علیه و آله وعده داده از مال بحرین بمن بدهد بدون آنکه **موجب عبرت عقلا میباشد** ایرادی بگیرند و شاهد بطلبند هزار و پانصد **دینار** از مال مسلمانان یعنی از بیت المال باو دادند .

حافظ - اولاً این خبر را حقیر ندیده ام شاید در کتابهای شماها باشد - ثانیاً

از کجا معلوم است شاهد نخواستہ باشد .

داعی - خیلی تعجب است که شما ندیده‌اید زیرا از جمله دلائلی که علماء خودتان اقامه مینمایند بر اینکه خبر واحد عدل صحابی قابل قبول است همین خبر جابر بن عبد الله انصاری است .

چنانچه شیخ الاسلام حافظ ابو الفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی در فتح الباری فی شرح صحیح البخاری فی باب من یکفل عن میت دینا میگوید ان هذا الخبر فيه دلالة على قبول خبر العدل من الصحابة ولو جر ذلك نفعا لنفسه لان ابابكر لم يلتمس من جابر شاهداً على صحة دعواه (۱) .

همین خبر را مبسوطتر بخاری در صحیح خود نقل نموده است : فی باب من یکفل عن میت دینا فی کتاب الخمس فی باب ما قطع النبی من البحرین .

نوشته است وقتی مال بحرین را بمدینه آوردند منادی ابی بکر ندا در داد هر کس را پیغمبر اکرم ﷺ وعده داده یا طلبی از آنحضرت دارد بیاید بگیرد جابر آمد گفت رسول اکرم ﷺ بمن وعده داده که از مال بحرین بمن بدهد زمانی که بحرین فتح شود و بتصرف مسلمین در آید؟ فوری بدون شاهد بمحض ادعای هزار و پانصد دینار باو دادند .

و نیز جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء در فصل خلافت ابی بکر و آنچه واقع شده در خلافت او همین قضیه جابر را نقل نموده .

شمارا بخدا آقایان بانصاف این عمل تبعیض نبوده است .

اگر نظر خصوصی درکار نبوده بهمان جهتی که جائز آمد بر ابی بکر که بر خلاف آیه شهادت عمل نماید و بدون شاهد از اموال مسلمین بمحض ادعای جابر بدهد بر فرض که فدک (بقول آنها) مال مسلمین بوده (و حال آنکه ملک متصرفی فاطمه سلام الله علیها بود) لازم بود رعایت مقام رسالت را بنماید دل فاطمه صدیقه و ریسه

(۱) در این خبر دلائلی است بر قبول خبر عدل صحابی ولو جر نفع بسوی خود بنساید برای اینکه ابی بکر از جابر شاهد نخواست برصحت ادعایش .

رسول خدا را نشکند و ادعای او را قبول نموده فدک را باورد نمایند .

علاوه بر اینها بخاری در صحیح وسایر علماء و فقهاء شما خبر عدل صحابی را قبول مینمایند ولو جر نفع بسوی خود بنمایند ولی ادعا و گفتار علی علیه السلام را مردود میدانند بعذر اینکه یجر النفع الی نفسه !! مگر علی علیه السلام از اصحاب بلکه فرد کامل از اصحاب نبود پس اگر منصفانه دقیق شوید تصدیق مفرمائید دسیسه بازی بوده نه اجرای حق و حقیقت .

حافظ - گمان میکنم علت آنکه ابی بکر رضی الله عنه از جابر شاهد نطلبید آن بود که چون جابر از اصحاب نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله و تربیت شده آنحضرت بوده و قطعاً از آنحضرت شنیده بود من کذب علی متعمداً فلیتبوء مقعده من النار (۱) . با این و عید شدید هرگز مرد مؤمن صحابی نزدیک و تربیت شده آنحضرت حاضر نبود اقدام بچنین امری از روی دروغ بنماید و آخرت خود را برای جیفه بی قدر و قابلیت دنیای فانی خراب کند و دروغ از قول رسول الله صلی الله علیه و آله نقل نماید .

داعی - آیا جابر نزدیکتر بود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله یا علی و فاطمه سلام الله علیهما که مرتبای تربیت آن حضرت بودند .

حافظ - بدیهی است علی و فاطمه رضی الله عنهما که از اول عمر تحت تربیت پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند از هر کس بآن حضرت نزدیکتر بودند .

داعی - پس تصدیق مفرمائید که علی و فاطمه سلام الله علیهما اولی بودند که با چنین و هیدی از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله دعوی دروغ نمایند . و بر آنها بود که دعوی فاطمه صدیقه را بپذیرند زیرا که بالقطع و الیقین مقام آن دو بزرگوار از جابر بالاتر بوده (چنانچه خودتان هم اعتراف دارید) بلکه از همه اصحاب چونکه مشمول آیه تطهیر و معصوم بوده اند .

و آیه تطهیر صراحت دارد در عصمت و پاکی پنج نفر که مشمولین آیه تطهیر

تج - علی - فاطمه - حسن - حسین علیهم الصلواة والسلام بودند .

(۱) کسی که عمداً بر من دروغ به بندد پس نشین گاه او آتش جهنم خواهد بود .

بعلاوه اکابر علمای خودتان تصدیق صداقت و راستگویی آنها را نموده اند راجع بمولانا امیرالمؤمنین قبل از عرض کردم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را صدیق و راستگوی این امت معرفی فرموده و خداوند هم در قرآن مجید او را صادق خوانده .

واما درباره حضرت صدیقه کبری فاطمه سلام الله علیها اخبار بسیار است از آن جمله حافظ ابونعیم اصفهانی در ص ۴۲ جلد دوم حلیه الاولیاء از عایشه روایت مینماید که گفت ما رأیت احداً قطاً اصدق من فاطمة غیر آئیهها (۱) .

اشکال در نزول آیه تطهیر - حافظ - این ادعای شما درباره نزول آیه تطهیر در شأن آن پنج بزرگوار غیر مسلم است چون در این جلسات بر ما واضح آمده که شما با کتابهای ما کاملاً مانوس هستید تصدیق فرمائید در این موضوع اشتباه فرمودید چون که عقیده مفسرین از قبیل قاضی بیضایی و زمخشری اینست که این آیه شریفه در شأن زوجات رسول الله صلی الله علیه و آله نازل گردیده و اگر قولی در نزول آیه درباره آن پنج تن شریف باشد قطعاً ضعیف است !!

برای آنکه خود آیه دلالت بر خلاف این معنی دارد چه آنکه صدر و ذیل آیه تطهیر مربوط بازواج است لذا نتوان وسط آیه را ساقط و بدیگران ملحق نمود !!

جواب اشکال و اثبات اینکه آیه در حق ازواج نیست - ادعی - این ادعای جنابعالی بجهاتی مردود است اولاً اینکه فرمودید صدر و ذیل آیه چون مربوط بازواج است پس علی و فاطمه علیهما السلام

خارجند از شمول آیه شریفه .

جوابش آنست که در عرف عام بسیار اتفاق میافتد که در اثنای کلام روی سخن را بطرف دیگری نموده و خطاب بغیر میکنند و بعد از آن بکلام اول برمیگردند .

علاوه بر اینکه در اشعار فصحاء و بلغاء و ادبای عرب جاری است حتی در خود قرآن کریم نظیر آن بسیار است مخصوصاً در خود همین سوره احزاب وقت فرمائید که در خطاب بزواج عدول بخطاب مؤمنان شده است و بعد روی خطاب بآنها بر

(۱) هرگز ندیدم احدی را راستگوتر از فاطمه غیر از پدر بزرگوارش .

گشته که وقت مجلس مقتضی نیست شواهد را مفصلاً در معرض فکر شما قرار دهم . ثانیاً اگر این آیه در باره زوجات رسول الله بود بایستی ضمیر تانیث مربوط بآنها آورده فرماید لینهب عنکن و یطهرکم چون بصیغه تذکیر آمده معلوم میشود که جهت عترت و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل گردیده نه زوجات آنحضرت .

نواب - مگر بگفته شما فاطمه رضی الله عنها داخل آن جمع نیست پس چرا ملاحظه او نشده و تذکیر تانیث در او نیامده .

داعی - آقایان (اشاره بعلماء) میدانند که صیغه تذکیر در این آیه شریفه با بود فاطمه سلام الله علیها در جمعیت باعتبار تغلیب است چه آنکه تغلیب در جایی است که افراد جمع بعضی مذکر و بعضی مؤنث باشند آنگاه مذکر را بر مؤنث غالب گردانند و صیغه تذکیر در این آیه خود دلیل قاطع است که این قول ضعیف نیست بلکه کاملاً قوی است .

و اگر آیه درباره زوجات رسول الله صلی الله علیه و آله نازل شده بود در جمع مؤنث صیغه مذکر بکلی غلط بود .

علاوه بر اینها روایات صحیحه در کتب معتبره خودتان حکم میکند که این آیه در شأن عترت و اهل بیت آنحضرت است نه زوجات .

چنانچه ابن حجر مکی با کمال تعصبی که دارد در ذیل همین آیه در سواعق محرقه گوید اکثر مفسرین را عقیده آنست که این آیه در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) نازل گردید لتذکیر ضمیر عنکم و یطهرکم باعتبار آنکه ضمیر عنکم و یطهرکم ضمیر جمع مذکر است .

زوجات پیغمبر داخل اهل بیت نیستند گذشته از این دلائل واضح زوجات رسول الله صلی الله علیه و آله داخل اهل بیت نیستند .

چنانچه در صحیح مسلم و جامع الاصول روایت شده است که حصین بن سمره از زید بن ارقم پرسید که آیا زنان رسول الله صلی الله علیه و آله از اهل بیت اند زید گفت نه بخدا قسم زیرا که زن مدتی باشوهر خود میباشد چون طلاقش

داد بخانه پدرش می‌رود و بقوم پدری ملحق میشود و از شوهر بکلی جدا میگردد بلکه اهل بیت او خویشان او میباشند که صدقه برایشان حرامست و بهر خانه و بهر کجا بروند از اهل بیت او جدا نمیباشند .

ثالثاً گذشته از اجماع شیعه امامیه نقلاً از عترت و اهل بیت طهارت اخبار متکثره از طرق خودتان بر خلاف این معنی حکم میکند .

چنانچه امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و امام اخبار عامه در اینکه آیه تطهیر در شان اهل بیت آمده فخر رازی در ص ۲۸۳ جلد ششم تفسیر کبیر و

جلال الدین سیوطی در ص ۱۹۹ جلد پنجم در المنشور و ص ۲۶۴ جلد دوم خصائص الکبری و نیشابوری در جلد سیم تفسیر و امام عبد الرزاق الرسعی

در تفسیر رموز الكنوز و ابن حجر عسقلانی در ص ۲۰۷ جلد چهارم اصابه و ابن عساکر در ص ۲۰۴ و ۲۰۶ جلد چهارم تاریخش و امام احمد حنبل در ص ۳۳۱ جلد اول مسند و

محب الدین طبری در ص ۱۸۸ جلد دوم ریاض النضره و مسلم بن حجاج در ص ۳۳۱ جلد دوم و در ص ۱۳۰ جلد هفتم صحیح و نبهانی در ص ۱۰ شرف المؤید (چاپ بیروت) و محمد بن

یوسف کنجی شافعی در باب ۱۰۰ کفایت الطالب بانقلش خبر مسنداً و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۳ ینابیع الموده از صحیح مسلم و شواهد حاکم از عایشه ام المؤمنین و ده

خبر از ترمذی و حاکم علاء الدوله سمنانی و بیهقی و طبرانی و محمد بن جریر و احمد بن حنبل و ابن ابی شیبه و ابن منذر و ابن سعد و حافظ زرندی و حافظ ابن مردویه از ام

المؤمنین ام سلمه و عمر بن ابی سلمه (زبیب النبی) و انس بن مالک و سعد بن ابی وقاص و واثله بن اسقع و ابو سعید خدری نقل مینمایند که این آیه تطهیر در شان پنج تن آل

عبا نازل گردیده . وحتی ابن حجر مکی با کمال تعصبی که دارد در ص ۸۵ و ۸۶ صواعق از هفت

طریق با اعتراف بصحت این وقعه مهمتراً نقل نموده که این آیه در شان محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین نازل گردیده و فقط این پنج تن مقدس بودند که مشمول طهارت

این آیه شریفه واقع گردیدند .

وسید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در ص ۱۴ تا ص ۱۹ کتاب رشفة الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی (چاپ مطبعه اعلامیه مصر در سال ۱۳۰۳) ضمن باب ۱ از ترمذی و ابن جریر و ابن منذر و حاکم و ابن مردویه و بیهقی و ابن ابی حاتم و طبرانی و احمد بن حنبل و ابن کثیر و مسلم بن حجاج و ابن ابی شیبه و سمهودی با تحقیقات عمیق از اکابر علماء خودتان روایت نموده که این آیه شریفه در شان پنج تن مقدس آل عبا نازل گردیده .

بعلاوه استدلالاً ثابت میکند که تمام ذراری و اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله که صدقه بر آنها حرام است تا قیام قیامت مشمول این آیه شریفه میباشند !!

و در جمع بین الصحاح الستة عن موطأ مالك بن انس الاصبیحی و صحاح بخاری و مسلم و سنن ابی داود و سجستانی و ترمذی و جامع الاصول بالاخره عموم علماء و محدثین

و مورخین فقهاء شما اقرار دارند که این آیه شریفه در شان این پنج تن آل عبا نازل گردیده و در نزد شما قریب بتواتر آمده اگر چند نفری عناد ورزیده حق کشی کرده

و خیر را ضعیف دانسته اند لطمه باین همه اخبار متکثره معتبره مندرجه در کتب اکابر علماء خودتان نمیزند .

نیست خفاشك عدوی آفتاب او عدوی خویش آمد در حجاب

منتها بعضی مبسوطاً بانقل حریره نوشته اند و

حدیث ام سلمه راجع بحریره

بعضی باختصار نقل نموده اند از جمله امام ثعلبی

فاطمه (ع) و نزول آیه تطهیر

در تفسیر و امام احمد بن حنبل در مسند و ابن اثیر

در جامع الاصول از صحیح ترمذی و مسلم بمختصر اختلافی در الفاظ نقل نموده اند از

ام المؤمنین ام سلمه زوجه رسول اکرم صلی الله علیه و آله که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله در منزل من بود که فاطمه سلام الله علیها ظرف حریره ای برای آن حضرت آورد در حالتیکه حضرت

در صفه نشسته بود که خوابگاه آنحضرت بود در زیر پای مبارکش عبای خبیری گسترده بود و من در حجره نماز میکردم پیغمبر فاطمه سلام الله علیها فرمودند برو شوهرت

و پسرهایت را با خود بیاور طولی نکشید علی و حسین علیهم السلام آمدند مشغول

خوردن حریره شدند در آن حال جبرئیل نازل و این آیه شریفه را بر آنحضرت قرائت نمود
انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا (۱).

آنگاه حضرت زبادتى عباراتى بر آنها کشید و دست مبارك سوي آسمان بلند نموده
عرض کرد اللهم هؤلاء اهليتي و عترتي فاذهب عنهم الرجس اهل البيت
وطهرهم تطهيرا (۲).

ام سلمه گوید من سرم را پیش بردم در داخل عبا عرض کردم منهم با شمايم
انا معكم يا رسول الله قال انك على خير حضرت فرمود تو نیکو زنی هستی و
برخیر و خوبی هستی (باین معنی که رتبه اهل بیت مرا نداری و در زمره آنها نیستی
ولی شاقبت بخیری) پس این آیه شریفه دلالت تام دارد بر این که این پنج تن بزرگوار
از کفر و شقاق و شرك و نفاق و شك و تردید و کذب و ریا و هر گناه کبیره یا صغیره
معصوم و پاک اند.

چنانچه امام فخر رازی در تفسیر خود گوید ليذهب عنكم الرجس یعنی
جمع گناهان را از شما زائل گردانید و يطهرکم تطهيرا یعنی خلعت‌های کرامت
خود را بشما پوشانید.

واقعاً جای تعجب است از علماء بی انصاف که در کتب معتبره خود نقل مینمایند
که علی و فاطمه علیهما السلام مشمول آیه تطهیر بودند و معرّی و مبرّی از هر رجس
بودند که اهم از همه ارجاس دروغ می باشد - مع ذلك تکذیب مینمایند دعوی امامت
آنحضرت را و تکذیب نمودند شهادت آن حضرت را در باره فاطمه سلام الله علیها -
و تکذیب نمودند ادعای بی بی طاهره را در باب فدک؟ نمیدانم مردمان با انصاف در اینجا
چگونه قضاوت مینمایند.

بر گردیم بر سر مقصود منصفانه قضاوت نمائید. آیا سزاوار بود ادعای علی و

(۱) اراده پروردگار است که هر آلابش را از شما خانواده نبوت ببرد و شما را از هر
جیب پاک و منزّه گرداند آیه ۳۳ سوره ۳۳ (احزاب).
(۲) پروردگارا اینها اهلیت و عترت من اند هر رجس و پلیدی را از ایشان دور گردان و
پاک نما آنها را پاک گردنی.

فاطمه ای را که خداوند در باره آنها میفرماید که از ارجاس ظاهریه و باطنیه پاک و منزّه
هستند یعنی معصوم از کبائر و صفاتر میباشد و ولی ادعای جابر را که يك
فرد مسلمان مؤمن عادی است قبول نمایند و حق ثابت آن خاندان جلیل را از میان
ببرند !!!

حافظ - هرگز نمیتوان باور نمود که خلیفه پیغمبر و فرد مؤمن صحابی با کمال
قریبی که بر رسول خدا ﷺ داشته عمداً در مقام غضب فدک بر آید قطعاً انسان هر عملی
مینماید برای مقصودی میباشد خلیفه‌ای که تمام بیت‌المال مسلمین در تحت تصرف او بوده
است چه احتیاجی به باغ و قریه فدک داشته که آنرا غضب نماید.

داعی - بدیهی است که موضوع احتیاج نبوده بلکه مستاصل نمودن خاندان
پیغمبر ﷺ و عترت طاهره آنحضرت در نظر سیاسیون وقت بوده که چون اولویت
مقام خلافت را داشتند باید بتمسقی بخود مشغول و با فقر و تهی دستی گرفتار باشند
که خیال خلافت را نمایند چه آنکه مردمان دنیا طلب بجائی میروند که دنیای آنها
اداره شود.

خیال میکردند اگر آن خاندان جلیل علم و فضل و ادب و تقوی که جامعیت
کامل داشتند دستشان از مال دنیا پر باشد قطعاً مردم رو به آنها میروند فلذا نه تنها
فدک را سیاستاً غضب نمودند بلکه تمام طرقي که منتهی بجلب اموال دنیوی میشد
بر آنها مسدود نمودند.

از جمله طرق منصوبه حق ثابت خمس مؤکد به
منع نمودن خمس را از عترت
و اهل بیت پیغمبر (ص)
آیه شریفه قرآن مجید بوده که چون خداوند
صدقات را بر رسول الله و آل طاهرین آنحضرت

سلام الله علیهم اجمعین حرام نموده باجماع جمهور امت باب خمس را بر روی آنها باز و
صریحاً در آیه ۴۲ از سوره ۸ (انفال) فرموده .

و اعلموا انما غنمتم من شيء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربى والیتامی

والفساكين وابن السبيل (۱) . تا افراد و زاری آنحضرت تاقیامت در رفاه و آسایش باشند و احتیاجی بر عیای خود پیدا نمایند ولی بعد از وفات آنحضرت از این جهت هم عترت و اهل بیت آنحضرت را تحت فشار قرار دادند خلیفه ای بکر باتفاق هم دستان خود حق خمس واضح ثابت را از آنها سلب نمودند و گفتند خمس باید بمصرف تجهیزات جنگی و خرید اسلحه و لوازم حرب برسد فلذا دست آنها از همه جا کوتاه شد چه آنکه صدقات بر آنها حرام بود خمس حق ثابت مسلم را هم از آنها منع نمودند چنانچه امام شافعی رحمته بن ادریس در ص ۶۹ کتاب الامم در این باب گوید
و اما آل محمد الذین جعل لهم الخمس عوضاً من الصدقة فلا يعطون من الصدقات المفروضات شيئاً قل او اكثر لايحل لهم ان ياخذوها ولا يجزى عن يعطيهموها اذا عرفهم تا آنجا که گوید و ليس منهم حتهم في الخمس يحل لهم ما حرم عليهم من الصدقة (۳) .

و از زمان خلافت عمر بن الخطاب بعد آنکه خمس زیاد شده نتوان همه را به ذوی القربی داد بلکه باید بمصرف تهیه وسایل حربیه برسد دست آنها را از حق ثابت خود کوتاه و تا با امروز آنها را محروم از حق مسلم خدا داده نمودند .

حافظ - امام شافعی رحمه الله فرموده است باید خمس به پنج قسمت شود سهم پیغمبر بمصرف و مصالح مسلمین برسد و سهمی نصیب ذوی القربی و سه سهم دیگر خرج ایتم و مساکین و ابن السبیل شود .

داعی - در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله باتفاق جمهور مفسرین این آیه برای مساعدت فزاری و اقارب رسول الله نازل گردید و بمصرف آنها می رسانند پس در نظر فقهاء امامیه تبعاً لعتره الائمة الاطهار مطابق صراحت آیه شریفه خمس به شش

(۱) ای مؤمنان بدانید که هر چه بشما غنیمت و فایده رسد (زیاد یا کم) خمس آن خاص خدا و رسول و خویشان او و یتیمان و کدایان و در راه سفر ماندگان است .
 (۲) بآل محمد که خداوند خمس را در عوض صدقه برای آنها معین نموده نباید از صدقات واجب کم یا زیاد بآنها داده شود و بر آنها حلال نیست که اخذ صدقه نمایند و برای کسانی که آنها را بشناسند دادن صدقه بآنها کفایت دین از آنها نمی نماید .
 و منع نمودن حق خمس را از آنها (یعنی از بنی هاشم و اقرباء رسول الله ص) سبب حلیت صدقه معرمه بر آنها نمیشود .

قسمت میشود سهم خدا و پیغمبر و ذوی القربی با امام میرسد و در غیبت امام به نایب الامام که مجتهد فقیه عادل باشد داده میشود که بمصالح شایسته مسلمین که صلاح بداند می رساند و سه سهم دیگر مخصوص ایتم و محتاجان و ابن السبیل بنی هاشم از عترت طاهره میباشد ولی بعد از وفات رسول الله این حق را از بنی هاشم سلب نمودند چنانچه اکابر علماء شما مانند جلال الدین سیوطی در جلد سیم در المنثور و طبری و امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و جار الله زمخشری در کشاف و قوشچی در شرح تجرید و نسائی در کتاب الفی و دیگران همگی اقرار باین معنی دارند که این بدعت بعد از رسول خدا بدست سیاستمداران با هوش برای پیشرفت مقاصد خود عملی شد !!۴ .

حافظ - آیا شما حق رأی و نظر را برای مجتهد جائز نمیدانید قطعاً خلیفه ای بکر و عمر رضی الله عنهما برای کمک بمسلمین اجتهاداً اعمال نظر نمودند !!۱ .

داعی - بلی رأی مجتهد مجاز است ولی نه در مقابل نص آیا شما رأی و نظر خلیفه ای بکر و عمر را در مقابل آیه و عمل رسول الله قرار میدهید آیا انصافاً جائز است . خدا و پیغمبر حکمی نمایند ولی خلیفه پیغمبر صلاح امت را بهتر بداند و اجتهاد در مقابل نص نماید شما را بخدا انصاف دهید آیا نظر خاصی در این کارها نبوده ؟ قطعاً هر انسان عاقل بی طرفی اگر بررسی و توجه دقیق نماید بآن دستگاہ سوء ظن قوی پیدا مینماید و میفهمد قضایا خیلی ساده نبوده بلکه هدف بیچاره نمودن خاندان پیغمبر بوده است ؟

علاوه بر اینها خداوند علی رضی الله عنه را شاهد گواه پیغمبر قرار داده و در آیه ۲۰ سوره ۱۱ (هود) سر بجا میفرماید **افمن كان على ينة من ربه ويتلوه**

خدا علی (ع) را شاهد پیغمبر (ص) قرار داده

شاهد منه (۱) .

حافظ - آنچه در نظر دارم مراد از صاحب بیئنه رسول خدا صلی الله علیه و آله و شاهد او قرآن کریم میباشد شما با چه دلیل و برهان شاهد را بعلی کرم الله وجهه تعبیر نمودید .
 (۱) آیا پیغمبری که از جانب خدا دلیلی روشن (مانند قرآن) دارد با گواهی صادق (مانند علی که بتمام شتون و جود گواه صدق رسالت است) .

شاعری - دعاگو کوچکتر از آنم که قدرت و جرأت نموده، تصرف در آیات قرآن یا تفسیر برای نمایم بلکه عترت و اهل بیت پیغمبر که عدیل القرآنند بما رسانند که مراد از شاهد و گواه علی علیه السلام میباشد.

علاوه علماء و مفسرین چنین نقل نموده اند فریب سی حدیث از اکابر علماء خودتان مانند امام ابواسحق ثعلبی سه حدیث در تفسیرش نقل نموده و جلال الدین سیوطی در *در المنثور* از ابن مردویه و ابن ابی حاتم و ابو نعیم نقل نموده و نیز ابراهیم بن محمد حمونی در *فرائد السمطين* سه سند و سلیمان بلخی حنفی در باب ۲۶ از ثعلبی و حمونی و خوارزمی و ابو نعیم و واقدی و ابن مغزلی از ابن عباس و جابر بن عبدالله و دیگران نقل مینمایند و حافظ ابو نعیم اصفهانی سه طریق و طبری و ابن مغزلی فقیه شافعی و ابن ابی الحدید معتزلی و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۶۲ *کفایة الطالب* و بسیاری دیگر از علماء شما این عقیده را دارند و بمختصر تفاوتی در الفاظ و عبارات نوشته اند که مراد از شاهد در این آیه علی بن ابیطالب علیه السلام است و خطیب خوارزمی در مناقب گوید از ابن عباس پرسیدند مراد از شاهد کیست گفت هو علی یشهد للنبی و هو منه او علی است که شهادت برای پیغمبر داده و آن (بزرگوار) از پیغمبر است.

پس بنا بر دلائل و اخبار معتبره که اکابر علماء خودتان تصدیق دارند بر امت واجب بوده است قبول شهادت علی را که خداوند او را شاهد بر پیغمبر قرار داده.

همان قسمی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای خزیمه بن ثابت مزینتی قائل شد که شهادت او را برابر دو نفر قرار داد و ذوالشهادین خواند خدای متعال هم در این آیه مزینتی برای علی قائل شده در بین مسلمین که او را شاهد و گواه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار داد علاوه بر آنکه حکم آیه تطهیر علی علیه السلام معصوم و خالی از هر خطاه بود هرگز شهادت دروغ برای جلب منافع نمیداده.

نمیدانم چگونه جرأت کردند و بچه ملاک شرعی شهادت او را رد نمودند بلکه اهانت هم نمودند و در موقع رد شهادت گفتند شهادت علی قبول نیست لانه *یجر النفع*

الی نفسه یعنی چون علی در این قضیه ذی نفع است و جرّ نفع بسوی خود مینماید لذا شهادتش مردود است.

گذشته از اهانتها و کنایات بسیاری که در مجلس حضوراً و غیاباً ابراز نمودند که بیعضی از آنها قبلاً اشاره نمودم و دیگر نمیخواهم در جزئیات مطلب وارد شوم. همین قدر عرض میکنم آیا شما راضی میشوید بشنوید بمثل مولای متقیان امیر المؤمنین علیه السلام شخصیت بزرگی که دنیا را سه طلاق نموده و بی اعتنائترین اشخاص دنیا بوده و اعمال و رفتارش مورد تصدیق دوست و دشمن بوده دنیا طلب و بلکه بالاتر کلمانی بگویند که زبانم یارای گفتن ندارد که در کتابهای خودتان نوشته اند.

خلاصه باجملة (انه یجر النفع الی نفسه) بمردم القاء و تزریق کنند که ممکن است علی چون در این قضیه ذی نفع است بنفع عیالش (العیاذ بالله) شهادت دروغ بدهد لهذا شهادتش قابل قبول نیست خداوند شهادت او را مورد قبول قرار داده ولی عدمای مردم بازیگر رد نمودند! ۲!

آیا این بود نتیجه نزول آیات قرآنی و توثیق مقام ولایت و توصیه و سفارشات رسول اکرم صلی الله علیه و آله در باره علی بن ابیطالب علیه السلام.

که آن قسم آزار و اذیتش نمایند که در خطبه **درد دل‌های علی علیه السلام**

ششقیه درد دل میکند و میفرماید صبرت و فی

العین قذی و فی الحلق شجی (۱) این در جمله از فرمایش آن حضرت کنایه از شدت غم و غصه و اندوه و مرارت صبر و الم بوده است.

بی خود نبوده که میفرمود **والله لابن ابیطالب آلس بالموت من الطفل بشدی اعه (۲)**.

آن قدر دل پر دردی داشت و از زندگانی سیر که وقتی اشقی الاولین و الاخرین عبد الرحمن بن ملجم مرادی شمشیر زهر آب داده را برفرق مبارکش زد در محراب

(۱) صبر نمود مانند آدمی که در چشمش خار و خاشاک و در کلوچه استخوانی مانده باشد.

(۲) بغدا قسم بپر ابوطالب انس و علاقه اش ببردن بیشتر است از بچه رضیع بیستان مادو.

عبادت میفرمود **فزت ورب الكعبة** یعنی راحت شدم بخدای کعبه .

آقایان روزهای اول بشهادت تاریخ آن هم بنقل مورخین بزرگ خودتان شد آنچه نباید بشود کردند آنچه نباید بکنند و گفتند آنچه نباید بگویند ولی امروز دیگر شایسته نیست شما علماء دانشمند - عزیز و محبوب خدا و پیغمبر را اذیت نمائید و امر را بر مردم بی خبر مشتبه کنید با اینکه میدانید ایذاء علی بن ابیطالب علیه السلام محققاً ایذاء رسول الله است .

چنانچه اکابر علماء خودتان از قبیل امام احمد بن حنبل در مسند خود بیچند طریق و امام ثعلبی در تفسیر و شیخ الاسلام حموی در فرائد نقل نموده اند

اخبار در مذمت اذیت کنندگان علی (ع)

که رسول اکرم **ﷺ** فرمود من آذی علیاً فقد آذانی ایها الناس من آذی علیاً بعث یوم القيمة یهودیاً او نصرانیاً (۱) .

ابن حجر مکی در ص ۷۶ ضمن فصل دوم از باب ۹ حدیث ۱۶ از سعد بن ابی وقاص و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۶۸ کفایت الطالب مسنداً از رسول اکرم نقل نموده اند که فرمود من آذی علیاً فقد آذانی (۲) .

حدیث دیگر یادم آمد اجازه دهید بخوانم چون گفتن و شنیدن حدیث رسول الله **ﷺ** عبادت است این حدیث را بخاری در صحیح و امام احمد در مسند و میرسید علی همدانی شافعی در مودة القربی و حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب ما نزل من القرآن فی علی و خطیب خوارزمی در مناقب و ابن مغاللی شافعی در مناقب و حاکم ابو القاسم حسکانی از حاکم ابو عبدالله حافظ از احمد بن محمد بن ابی داود حافظ از علی بن احمد عجلی از عباد بن یعقوب از ارطاط بن حبیب از ابو خالد واسطی از زید بن علی بن الحسین **ﷺ** از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابیطالب علیه السلام

(۱) کسیکه اذیت کند علی را مرا اذیت کرده ای گروه مردمان کسیکه علم را اذیت کنند سمعوت

هود روز قیامت یهودی یا نصرانی .

(۲) هرکس اذیت کند علی را مرا اذیت نموده .

نقل نموده اند و هر یک از این روایات مذکور موی خود را بدست گرفته و گفتند رسول اکرم **ﷺ** این قسم موی مبارک خود را بدست گرفت و فرمود : یا علی من آذی شعرة منك فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله ومن آذی الله فعليه لعنة الله (۱) .

و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در ص ۶۰ کتاب رشفة الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی (چاپ مطبعه اعلامیه مصر در سال ۱۳۰۳) ضمن باب ۴ از کبیر طبرانی و صحیح ابن حبان و حاکم با قول بصحت حدیث از مولانا امیرالمؤمنین **ﷺ** روایت نموده که رسول اکرم **ﷺ** فرمود من آذانی فی عترتی فعليه لعنة الله (۲) .

امید است عرایض صادقانه ام مؤثر افتد و آقایان محترم بیش از این راضی نشوند که روح مقدس آنحضرت آزرده شود که جواب دادن در محکمه عدل الهی بسیار مشکل است (در تمام مدت این جلسه خودم با چشم گریان حرف می زدم و اشک در چشم غالب حضار جمع بود بعضی بصورت هاشان جاری گردید حتی جناب حافظ هم گاهی اشک از چشمش جاری میشد) .

آقایان قدری فکر کنید دقیق شوید خودتان را در معرض عمل قرار دهید ببینید که در میان جمعیت امت (آنهم امتی که دو ماه قبل زیر پای آن بزرگوار نشسته و او تنها بالای دست پیغمبر **ﷺ** و همگی با او بیعت نموده و سر تسلیم در مقابل او بامر خدا و پیغمبر فرود آوردند) .

آنساعتی که شهادت علی را رد نمودند و حکم قطعی شد که ملک متصرفی و نان اولاد های فاطمه صدیقه مظلومه را ضبط نمایند بر آن دوامات پیغمبر **ﷺ** چه گذشت از آن اهانت بزرگ تا از در مجلس - دشمن شاد بیرون رفتند .

این غیظ و غضب بر فاطمه مظلومه چنان مؤثر و مستولی شد که در عین شباب و جوانی از شدت غصه و دزد از دنیا رفت ؟!

(۱) یا علی هرکس بوی از تو ایذاء رساند بن ایذاء رسانیده و هرکس بن ایذاء رساند بعد از اذیت رسانیده و هرکس خدا را اذیت کند بر او باد لعنت خداوند .

(۲) هرکسی مرا اذیت نماید در عترت من پس بر او باد لعنت خداوند متعال .

حافظ - بدیهی است در اوایل امر بی دلتنگ و غضبناک شد ولی عاقبت امر اصلاح شد چون دید خلیفه حکم بحق نموده از آنها راضی شد و با کمال رضایت از دنیا رفت ۱۲.

تا دم مرگ فاطمه (ع) از داعی - اگر امر چنین است پس چرا اکابر علماء خودتان برخلاف این معنی مینویسند مانند بخاری و مسلم دو عالم موثق در صحیحین خود نوشته اند فوجت ای فغضبت فاطمة علی ابی بکر فحجرته فام تکلمه حتی توفیت فلما توفیت دفنها زوجها علی ایلا و لم یؤذن بها ابابکر وصلی علیها (۱).

و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۹۹ کفایة همین خبر را نقل نموده و نیز ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبه دینوری در ص ۱۴ الامامة والسیاسة آورده که فاطمه سلام الله علیها در بستر بیماری بای بکر و عمر فرمود انی اشهد الله وملائکته انکما اسخطتمانی و ما ارضیتمانی لئن لقیت النبی لاشکو تکما (۲). و نیز در همان کتاب نوشته است غضبت فاطمة من ابی بکر وهجرته الی ان ماتت (۳).

در مقابل این اخبار - اخبار و احادیث دیگری در کتب معتبره شما بسیار ثبت است که آقایان بیطرفانه و منصفانه قضاوت کنید و طریقه جمع بین این اخبار را برای دعا گویان نمایند.

اذیت فاطمه اذیت خدا و پیغمبر است از قبیل خبر معروفی که عموم علماء خودتان مانند امام احمد در مسند و سلیمان قندوزی در ینابیع المودة و میرسید علی همدانی در مودة

(۱) وجه در لغت چنانکه فیروز آبادی در قاموس گوید بمعنای خشم و غضب است یعنی فاطمه (ع) در حال خشم و غضب ابی بکر را ترك نموده و بر او غضبناک ماند و با او حرفه نزدنا و فوات نمود آنگاه امیر المؤمنین علی علیه السلام بر او نماز گذارد و شبانه دفنش نمود و ابی بکر را اعلام نهاد که بر جنازه حاضر شود و نماز بر جنازه بی بی بگذارد.

چنانچه بخاری در ص ۹ ضمن جزء پنجم صحیح باب فزوه خیبر و نیز در ص ۸۷ جلد هشتم در باب قول النبی لا نورث ما ترکناه صدقه نقل نموده است که فحجرته فاطمة فلم تکلمه حتی ماتت.

(۲) خدا و ملائکه را شاهد و گواه میگیرم که شما دونفر (ابی بکر و عمر) مرا بسخط آوردید و رضایت مرا فراهم ننمودید اگر پیغمبر را ملاقات کنم شکایت شما را خواهم نمود.

(۳) غضبناک شد فاطمه از ابی بکر و ترک نمود او را بهین حال غضب تا زمان مرگ.

القربی و ابن حجر در صواعق نقلا از ترمذی و حاکم و غیر آنها بمختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارات نقل نموده اند که رسول الله ﷺ مکرر میفرمود فاطمة بضعة منی وهی نور عینی و ثمرة فؤادی و روحی التی ین جنبی من آذاهافقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله ومن اغضبها فقد اغضبنی یؤذینی ما آذاهها (۱).

ابن حجر عسقلانی در اصابه ضمن ترجمه حالات حضرت فاطمه علیها السلام از صحیحین بخاری و مسلم نقل نموده که رسول الله ﷺ فرمود فاطمة بضعة منی یؤذینی ما آذاهها و یرینی ما اراها (۲).

محمد بن طلحه شافعی در ص ۶ مطالب السؤل و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ص ۴۰ جلد دوم حلیة الاولیاء و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی نقل مینمایند که رسول اکرم ﷺ فرمود انما فاطمة ابنتی بضعة منی یرینی ما اراها و یؤذینی ما آذاهها (۳).

و ابوالقاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در ص ۲۱۴ جلد دوم محاضرات الادیاء نقل مینماید که رسول اکرم ﷺ فرمود فاطمة بضعة منی فمن اغضبها فقد اغضبنی (۴).

حافظ ابو موسی بن المثنی بصری متوفی سال ۲۵۲ قمری در معجم خود و ابن حجر عسقلانی در ص ۳۷۵ جلد ۴ اصابه و ابویعلی موصلی در سنن و طبرانی در معجم و حاکم نیشابوری در ص ۱۵۴ جلد سیم مستدرک و حافظ ابو نعیم اصفهانی در فضایل الصحابه و حافظ ابن عساکر در تاریخ شام و سبط ابن جوزی در ص ۱۷۵ تذکره و محب الدین طبری در ص ۳۹ ذخایر و ابن حجر مکی در ص ۱۰۵ صواعق و ابو العرفان الصبانی

(۱) فاطمه پاره تن من است و میوه دل و نور چشم من و روح من که بین دو پهلو من است کسی که فاطمه را اذیت نماید مرا اذیت نموده و کسی که مرا اذیت نماید خدا را اذیت نموده و کسی که فاطمه را بغضب آورد مرا بغضب آورده - اذیت میکند مرا کیسکه او را اذیت نماید.

(۲) فاطمه پاره تن من است مرا اذیت مینماید کیسکه او را اذیت نماید - بمن بدی مینماید کسی که باو بدی نماید.

(۳) جز این نیست که فاطمه دختر من پاره تن من است کیسکه باو بدی نماید بمن بدی نموده و کیسکه او را اذیت نماید مرا اذیت نموده.

(۴) فاطمه پاره تن من است هر کسی او را بغضب آورد مرا بغضب آورده.

درس ۱۷۱ اسعاف الراغبین نقل نموده اند که رسول اکرم ﷺ بدخترش فاطمه سلام الله عليها فرمود **يا فاطمة ان الله يغضب لغضبك ويرضى لرضائك (۱)**.

و محمد بن اسماعیل بخاری درس ۷۱ صحیح در باب مناقب قرابه رسول الله از مسور بن محزمه - و نیز در ص ۷۵ نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود **فاطمة بضعة مني فمن اغضبها فقد اغضبني (۲)**.

از این قبیل اخبار در کتب معتبره خودتان مانند صحیحین بخاری و مسلم و سنن ابی داود و ترمذی و مسند امام احمد بن حنبل و صواعق ابن حجر و ینایع الموده شیخ سلیمان بلخی حنفی و دیگران در فضائل فاطمه سلام الله عليها بسیار رسیده است چگونه این اخبار را جمع میکنید با آن اخباری که فاطمه از آنها غضبناک و ناراضی از دنیا رفت شیخ - این اخبار صحیح است ولی درباره علی کرم الله وجهه رسیده که چون خواست دختر ایی جهل را بعقد ازدواج گیرد رسول خدا بر او غضبناک شد فرمود هر کس فاطمه را بیازارد مرا آزار داده و کسیکه مرا آزار دهد مغضوب خداست و مرادش علی بوده است !!!

داعی - فرق بین انسان و انواع حیوانات بسیار است از جمله امتیازات کامله ای که انسان بر حیوانات دارد بدو قوه قویه ایست که در مغز سر

جواب از خطبه نمودن علی (ع) دختر ایی جهل را

و نخاع او قرار داده شده است یکی عقل و خرد و دیگری فکر است.

یعنی آن آدمی بر حیوان برتری دارد که در جمیع شئون زندگی تحت راهنمایی فکر و عقل باشد باین معنی که هر چه شنید فوری مورد قبول قرار ندهد بلکه ببرد در کار خانه فکر و عقل حلاجی کند اگر عقل او را پذیرفت بپذیرد و الّا رد نماید لذا در قرآن مجید فرماید **فبشر عباد الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه اولئك**

(۱) ای فاطمه بدرستی که خداوند غضب میکند بغضب تو و راضی میشود بررضای تو.
(۲) فاطمه پاره تن من است پس کسیکه او را بغضب آورد مرا بغضب آورده.

الذين هديهم الله و اولئك هم اولوا الالباب (۱).

يك خبری را گذشتگان شما نقل نمودند بدون آنکه در دستگاه با عظمت عقل جرح و تعدیلش کنند امشب هم شماروی عادت و تبعیت صرفه از گذشته گان این جملات را میگوئید بدون تفکر و تعقل اینك مجبورم مختصراً جوابی عرض کنم.

اولا علماء خودتان تصدیق نموده اند (چنانچه قبلاً عرض شد) که علی عليه السلام مشمول آیه تطهیر است طهارت ذاتی دارد یعنی از هر رجس و کثافت و لہو و لعب و اخلاق رذیله منزّه و مبرا میباشد.

و دیگر آنکه در آیه مباحله خداوند او را بمنزلۀ نفس پیغمبر خوانده که لیلہ ماضیه مفصلاً در این باب بحث نمودیم - از طرف دیگر باب علم رسول الله ﷺ بوده است که بخوبی از قرآن و احکام و دساتیر آن خبر داشته و میدانسته که خداوند در آیه ۵۳ سوره ۳۳ (احزاب) فرموده **و ما كان لكم ان تؤذوا رسول الله (۲)**.

چگونه ممکن است عقل باور کند آنحضرت عملی کند که بواسطه افعال و گفتار او رسول خدا ﷺ آزرده خاطر و غضبناک گردد و چگونه عقل باور کند که مجسمه خلق عظیم غضب کند بر کسیکه محبوب خداست آنهم در يك امر مباحی که خدا در قرآن مجید در آن امر تبعیضی قائل نشده و امر نکاح بحکم آیه ۳ سوره ۴ (نساء) **فانكحوا ما طاب لكم من النساء مثنى وثلاث ورباع (۳)**. عمومیت دارد بین انبیاء و اوصیاء و جمیع امت و اگر بر فرض امیرالمؤمنین عليه السلام چنین خیالی میکرد بر او جائز بود شرعاً - و رسول اکرم ﷺ برای يك امر مباحی هرگز غضب نمینمود و چنین کلماتی نمیفرمود (۴).

پس هر انسان عاقل بعد از تفکر و تحقیق میفهمد که این حدیث از موضوعات امویها میباشد که اکابر علماء خودتان هم اعتراف باین معنی دارند.

(۱) بشارت ده (ای رسول بحق) آن بندگانی که چون سخن بشنوند پیروی کنند نیکوتر آن را آنان هستند که خدا آنها را بلطف خاص خود هدایت فرموده و هم آنان بحقیقت خردمندان عالمند آیه ۱۹ سوره ۳۹ (زمر).
(۲) و نباید هرگز رسول الله را (در حیات) و بعد از (وفات) بیازارید.
(۳) بنکاح خود از زنان آرید آنکس را که شما را نیکو و مناسب با عدالت است دو یا سه یا چهار.
(۴) گرچه از اخبار و شیعہ استفاده میشود که بر امیرالمؤمنین علیه السلام جائز نبوده در حیات حضرت زهرا (ع) زنی دیگر اختیار نماید لکن ذکر این موضوع مناسب با مجلس مناظره نبوده.

بیان ابی جعفر اسکافی راجع
بجمل اخبار زمان معاویه

چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی درص ۳۵۸ جلد
اول شرح نهج البلاغه از شیخ و استاد خودش
ابی جعفر اسکافی بغدادی در این باب بیانی دارد

و گوید معاویه بن ابی سفیان جمعی از صحابه و تابعین را معین نموده بود که جعل اخبار
قبیحه در باره علی علیه السلام بنمایند و آن حضرت را مورد طعن و مذمت قرار دهند تا مردم
از آن بزرگوار بیزاری جویند.

از جمله آنها ابوهریره و عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه و ازتابعین عروه بن زبیر
و بعضی از آن اخبار معموله هم اشاره نموده تا میرسد بنام ابوهریره گوید ابوهریره
کسیستکه روایت نموده حدیثی را که معنای آن اینست که علی علیه السلام خواستگاری
نمود دختر ابی جهل را در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله آنحضرت بر او سخط و غضب نمود
و بالای منبر فرمود جمع بین دوست خدا و دشمن خدا نمیشود فاطمه پاره تن من است
کسیکه او را اذیت نماید مرا اذیت نموده کسیکه میخواهد دختری جهل را بگیرد
باید از دختر من دوری نماید !!

آنگاه ابو جعفر اسکافی گوید و الحدیث مشهور من روایة الکرایسی یعنی
این حدیث مشهور است بر روایت کرایسی باین معنی که هر روایت بی اساسی را کرایسی
میخوانند.

و ابن ابی الحدید گوید این حدیث در صحیحین بخاری و مسلم از مسور بن محزومه
الزهر روایت شده و سید مرتضی علم الهدی (که از اکابر مفاخر محققین علماء شیعه
میباشد) در کتاب تنزیه الانبیاء و الائمة گوید این روایت از حسین کرایسی رسیده
و او مشهور است به انحراف از اهل بیت طهارت و از نواصب و دشمنان بزرگ آن
خاندان جلیل بوده است و روایت او مورد قبول نمیباشد.

زیرا بنا بر اخبار متکثره ای که در کتب معتبره خودتان رسیده مبغض علی
منافق است منافق بحکم قرآن مجید اهل آتش میباشد پس روایت او مردود است.

بعلاوه اخبار در مذمت ایداء کنندگان بفاطمه علیها السلام فقط اختصاص به

نقل از کرایسی یا ابوهریره در خطبه ساختگی دختر ابی جهل نمیباشد بلکه اخبار
بسیاری در این موضوع وارد است.

از جمله خواجه پارسای بخاری در فصل الخطاب و امام احمد بن حنبل در مسند
و میر سید علی همدانی شافعی در مودت سیزدهم از موده القرمی حدیثی از سلمان عجمی
نقل مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **حب فاطمة ینفع فی مائة من المواطن**
ایسر تلك المواطن الموت والقبور والمیزان والصراط والحساب فمن رضیت
عنه ابنتی فاطمة رضیت عنه ومن رضیت عنه رضی الله عنه ومن غضبت علیه
ابنتی فاطمة غضبت علیه ومن غضبت علیه غضب الله علیه ویل لمن یظلمها
و یظلم بعلمها علیاً وویل لمن یظلم ذریتها وشیعتهما (۱).

برای شاهد و نمونه کافیست همین مقدار از اخبار که ذکر شد - اینک آقایان
محترم بفرمائید این اخبار صحیحه که در کتب معتبره فریقین بسیار است با اخباری که
قبلاً عرض کردم که اکابر علماء خودتان مانند بخاری و مسلم و دیگران آورده اند که
فاطمه بر ابی بکر و عمر غضبناک و ناراضی بود تا از دنیا رفت چگونه باید جمع کرد.

حافظ - این اخبار صحیح است و در کتب معتبره ما بسیار و مفصل تر روایت شده
اولاً راجع بحدیث کرایسی راجع بخواستگاری علی کرم الله وجهه دختر ابی جهل را
عقدہ ای بود در دل من و نمیتوانستم باور کنم ولی خیلی ممنون شدم که امشب حل
معما فرمودید.

ثانیاً مراد از غضب در این اخبار غضب دینی است
اشکال در اینکه غضب فاطمه
دینی نبوده و جواب آن
نه غضب عادتی و این غضب فاطمه رضی الله عنها بر
ابی بکر و عمر رضی الله عنهما که در تمام کتب

(۱) دوستی فاطمه نفع و فایده میبخشد در حد موضع و مکان که آسمان ترین آنها مرگ است
و قبر و میزان و صراط و حساب پس کسیکه راضی باشد دختر من فاطمه از او من از او راضی
هستم و کسیکه من از او راضی باشم خدا از او راضی میباشد و کسیرا که فاطمه بر او غضب نماید
من بر او غضبناک میباشم و بر هر کس من غضبناک باشم خداوند بر او غضبناک است و ای بر آنکس
که ظلم کند بفاطمه و او ای بر کسی که ظلم کند بر شوهر و هسرش عنی و او ای بر کسیکه ظلم کند
بر ذریه و شیعیان علی و فاطمه (علیهما السلام).

صحیحاً ما رسیده غضب دینی نبوده یعنی برای يك عمل خلاف مقررات دینی فاطمه رضی الله عنها بر شیخین رضی الله عنهما غضب ننموده ۱۲ و البته هر کس فاطمه را بغضب دینی بیاورد قطعاً مغضوب غضب خدا و پیغمبر ﷺ خواهد بود .

ولی این غضب فاطمه رضی الله عنها يك نوع تغییر حالتی بوده است که هر انسان حساسی وقتی به هدف و مقصد خود نرسید در او پیدا میشود .

چون فاطمه رضی الله عنها در خواست فدك نمود و خلیفه موافقت برد فدك ننمود بالطبع متأثر شد و آنساعت غضبناك گردیده ولی بعداً همین غضب معمولی هم از دلش بیرون رفت و راضی شد بحکم خلیفه و دلیل بر رضایت آن بی بی مجلله همانا سکوت آنها بوده است !! .

وحتی علی کرم الله وجهه وقتی هم بخلافت رسید با قدرت و نفوزی که داشت فدك را ضبط ننمود و این خود دلیل قاطعی است که بحکم خلفاء قبل راضی بوده است !! .
داعی - مطالبی فرمودید که هر يك جواب مفصل دارد چون از وقت هر شب خیلی گذشته است ولو کسالتی در آقایان محترم نمی بینم ولی خوبست موافقت فرمائید جوابها بماند برای فردا شب .

(تمام اهل مجلس بصداء آمدند و گفتند هر کز موافقت نداریم چون بجای حساس رسیده ایم تا نتیجه این مطلب بزرگ معلوم نشود نمیرویم) .

داعی - اطاعت مینمایم ولی از جواب مفصل باقتضای وقت صرف نظر مینمایم فقط بمختصری میپردازم .

اولاً اینکه فرمودید غضب فاطمه صدیقه سلام الله علیها غضب دینی نبوده بلکه هوایی بوده اشتباه نمودید و بدون تفکر و تحقیق و تأمل فرمودید برای آنکه در دستورات اخلاقی طبق آیات قرآنی و اخباری که از رسول اکرم ﷺ رسیده مؤمن کامل هر کز چنین غضبی نمی نماید تا چه رسد بفاطمه مجتده بآیه تطهیر و آیه مباحله و سوره هل اتی .

قلب و جوارح فاطمه مملو از ایمان بود

و در کتب معتبره ما و شما بسیار رسیده که فاطمه سلام الله علیها بمقام کمال ایمان رسیده و مخصوصاً رسول اکرم ﷺ فرمود ان ابنتی فاطمة ملائکة قلبها و جوارحها ایمانا الی ماشها (۱) .

هر گز هیچ مؤمن و مؤمنه ای که علامت ایمانشان تسلیم باوامر حق است چنین عملی را نمی نماید

که وقتی حاکمی حکم بحق کند یعنی حکم خدا را جاری نماید بر او غضب نماید آنهم غضبی که باحق و کینه توأم باشد و بر آن غضب باقی بماند تا دم مرگ حتی وصیت نماید نگذارید احدی از آن حکم کنندگان بحق بر جنازه من نماز گذارند، اولاً فاطمه ای که خداوند حکم بطهارت او مینماید - هر کز ادعای دروغ مینماید که حاکم حکم علیه او بنماید .

ثانیاً اگر غضب بی بی فقط تغییر حالتی بود بایستی زود زائل شود مخصوصاً بعد از عنبر خواهی که از او نمودند بایستی از دلش بیرون برود چون که پیغمبر فرموده است المؤمن لیس بحقود یکی از صفات و علائم مؤمن آنست که حقد و کینه روی عادت و هوای نفس در دل نداشته باشد و نیز درخبر دارد که میفرماید مؤمن اگر گرفتار خطائی گردد بیش از سه روز عداوت مؤمن را در دل نگاه نمیدارد تا چه رسد بفاطمه صدیقه طاهره مجتده بآیه تطهیر که سرا پا غرق در ایمان بوده و از هر نوع ارجاس و کثافات اخلاق رزیده بشهادت خداوند متعال پاک و مبرا بوده هر کز حقوق و کینه در نبوده است .

و از طرفی هم اتفاق فریقین است که فاطمه سلام الله علیها باحالت غضب و نا رضایتی از ابی بکر و عمر از دنیا رفت .

پس معلوم میشود که غضب بی بی دینی بوده که چون دید حکمی برخلاف حکم خدا و پدر بزرگوارش خاتم الانبیاء ﷺ صادر شده لذا غضب نمود بغضب دینی و این همان غضب است که موجب غضب خدا و پیغمبر است .

(۱) خداوند متعال بر کرده است قلب و جوارح فاطمه دختر مرا از ایمان تا استخوان بالای شانه های او کنایه از اینکه فاطمه غرق در ایمان است .

سکوت فاطمه موجب رضا نبوده

ثالثاً فرمودید سکوت فاطمه علامت رضای آن معصومه مظلومه بوده ایضاً اشتباه فرمودید .

هر سکوتی که موجب رضا نمیشود بعضی مواقع

از شدت قدرت ظالم مظلوم مجبور بسکوت میشود تا حفظ آبروی خود را در مقابل هو و جنجال بنماید

ر حضرت بی بی مظلومه فاطمه سلام الله علیها راضی که نبوده بعلاوه ناراضی و غضبناک هم از دیار رفت چنانکه عرض کردم اقوال اکابر علمای خودتان مخصوصاً دو عالم بزرگ موثق شما بخاری و مسلم که نوشتند : ففضبت فاطمة علی ابی بکر فهاجرته ولم تکنه حتی توفیت (۱) .

علی در دوره خلافت آزادی در عمل نداشته

رابعاً فرمودید که چون علی علیه السلام در دوره تصدی خلافت (ظاهری) فدک را تصرف نکرد و به بیجهای فاطمه سلام الله علیها نداد علامت رضاه بحکم بوده

باز هم اشتباه فرمودید .

چه آنکه آن بزرگوار در دوره خلافت آزادی در عمل نداشته تا اقدام بهر کاری که میخواست بکند و یا حکم بعضی کند یا بدعتی را از میان بردارد - بمجردیکه اقدام باصری می نمود فریادها بلند میشد .

اگر آنحضرت فدک را با اولادهای فاطمه بر میگردداند قطعاً فرصت بدست مخالفین خصوصاً معاویه و اتباعش افتاده گفتارهای قبلی را که گفتند علی برای خود جرّ نفع مینماید ثابت نموده و خود را تقویت می کردند که علی برخلاف طریقه ابی بکر و عمر رفتار نموده .

علاوه صدور چنین حکمی از آنحضرت مستلزم قدرت و آزادی در عمل بوده و حال آنکه برای آن حضرت چنین نیرو و قدرتی نگذاشته بودند که برخلاف گفته و کرده سابقین خود بتواند رفتار نماید .

(۱) غضب کرد فاطمه بر ابی بکر و از او دوری نمود و با او حرف نزد تا وفات نمود .

چنانچه در قضیه منبر و نماز تراویح معلوم شد - چون قبل از آنحضرت خلفاء قبلی منبر را از محلی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله گذارده بود برداشتند و جای او را عوض کردند وقتی آنحضرت بمقام خلافت ظاهری مستقر شد خواست منبر را بجای اولی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله گذارده بود برگرداند فریاد مردم برخاست و زیر بار نرفتند که برخلاف سیره شیخین عمل شود ، ولو مطابق عمل رسول الله صلی الله علیه و آله بود ؟

و همچنین مردم را از نماز تراویح بجماعت منع نمود باز فریادها بلند شد که علی می خواهد برخلاف حکم خلیفه عمر رفتار نماید .

نواب - قبله صاحب نماز تراویح چه بوده که علی کرم الله وجهه مردم را از جماعت آن منع نمود .

در نماز تراویح

داعی - تراویح در لغت جمع ترویجه در اصل اسم برای جلسه میباشد ، بعد ها نامیده شده بجلسه و

نشستن بعد از چهار رکعت نماز در شبهای ماه مبارک رمضان برای استراحت مردم و بعدها نام چهار رکعت نماز مستحبی ، در لیالی رمضان المبارک شد (یا نام بیست رکعت نماز مستحبی در تمام شبها) .

بدیهی است در ریانت مقدسه اسلامیّه فقط نمازهای فریضه و واجب را بجماعت میتوانند بخوانند ولی نمازهای مستحبی ممنوع است زیرا خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود

ان الصلاة باللیل فی شهر رمضان من النافلة فی جماعة بدعة و صلاة الضحی معصیه الا فلا تجتمعوا شهر رمضان فی النافلة و لا تصلوا صلاة الضحی فان قلیلا من السنة خیر من کثیر من بدعة الا و ان کل بدعة ضلالة و کل ضلالة سبیلها الی النار (۱) .

شبی عمر در دوره خلافت سال ۱۴ هجری وارد مسجد شد دید چراغها روشن

(۱) (ای گروه مسلمانان) نماز نافله شبهای ماه رمضان بجماعت بدعت است و نماز ضحی بدعت و معصیت میباشد مردم نماز نافله شبهای ماه رمضان را بجماعت نخوانید و نیز نماز ضحی نخوانید پس بدرستی که عمل کسی که مطابق با سنت پیغمبر باشد بهتر است از عمل بسیاری که بدعت باشد بدانید هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی راهی است بسوی آتش جهنم .

و مردم جمع اند پرسید چه خبر است گفتند مردم جمع شده اند برای نماز تطوع بجماعت گفت بدعة و نعمت البدعة این عمل بدعت است ولی نیکو بدعتی است !!

بخاری در صحیح از عبدالرحمن بن عبدالقاری نقل مینماید که خلیفه چون دید مردم نماز امتفرق میخوانند گفت بجماعت نماز را بخوانند بهتر است و امر کرد ابی بن کعب با آنها نماز را بجماعت گذارد شب بعد که بمسجد آمد دید مردم امر او را اجراء نموده و بجماعت میخوانند گفت : نعمت البدعة هذه یعنی خوب بدعتی است این بدعت !!

از آن زمان این عمل معمول بود تا زمان خلافت مولانا امیر المؤمنین علیه السلام حضرت این عمل را منع نمود که چون در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم معمول نبوده ، بلکه ممنوع بوده نبایستی عمل شود .

تا زمانی که بکوفه تشریف آوردند اهل کوفه از آنحضرت در خواست نمودند که امامی برای ایشان معین فرماید که نافله شبهای رمضان را بجماعت بخوانند حضرت آنها را منع از آن عمل بجماعت نمود با وجودیکه حضرت منع نمود چون عادت کرده بودند متنبه نشدند همینکه حضرت تشریف برد جمع شدند یکنفر را از خودشان بامامت برقرار نمودند که نماز را بجماعت بخوانند فوری خبر بحضرت رسید فرزند بزرگ خود حضرت امام حسن را طلبید فرمود نمازیانه بردار و این جمعیت را منع نما از آنکه نماز نافله را بجماعت بخوانند چون مردم حال را بدان منوال دیدند ناله و فریادشان بلند شد که ای وای علی آمده ما را از نماز منع مینماید !!

با آنکه خود میدانستند زمان رسول خدا چنین نمازی معمول نبوده و در زمان همر معمول شده ، زیر فرمان و دستورات مولانا علی علیه السلام نرفتند با اینکه مطابق دستور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود !!

پس چگونه آنحضرت میتوانست فدک را با اولادهای فاطمه بدهد اگر این عمل را میکرد و میفرمود ظلماً غصب شده باید بوارث مظلومه بر گردد فوری فریاد ها بلند میشد که علی بن ابیطالب مایل دنیا است حق مسلمانان را بنفع اولاد های خود ضبط نموده لذا ناچار صبر را کفافی السابق پیشه نمود چون صاحب حق هم از دنیا رفته بود

احقاق حق را گذارد تا احقاق کنند حقوق خلائق امام زمان مهدی آل محمد عجل الله تعالی فرجه بیاید و حق آنها را بگیرد .

پس سکوت آنحضرت هم دلیل بر رضای بحکم نبوده و اگر آنحضرت عملیات خلفاء قبل از خود را در امر فدک حق میدانست اولاً با آنها مجاجه نمی فرمود و ثانیاً درد دل و اظهار نارضایتی نمیکرد و خدای حکیم علی الاطلاق را حکم فرار نمیداد .

چنانچه در نهج البلاغه است ضمن نامه ای بعثمان بن حنیف انصاری که عامل آنحضرت و حکمران در بصره بود درد دل میکند مینویسد :

كانت في ايدينا فدك من كل ما اظلمت السماء ففتح عليها نفوس قوم وسخت عنها نفوس قوم آخرين و نعم الحكم الله (۱) .

و اما اینکه فرمودید فاطمه مظلومه سلام الله علیها در آخر عمر راضی شد و از آنها گذشت باز هم خیلی اشتباه فرمودید چه آنکه چنین امری هرگز صورت وقوع پیدا نکرد چنانچه در اخباری که قبلاً عرض شد ثابت نمودیم که آن بی بی مظلومه تا دم مرگ بحال نارضایتی و غضب باقی بود .

اینک هم برای خاتمه عرض خبر دیگری برای اثبات مطلب بعرضتان میرسانم که ابو محمد عبدالله بن

عیادت ابی بکر و عمر از فاطمه (ع)

مسلم بن قتیبه دینوری متوفی سال ۲۷۶ هجری در ص ۱۴ جلد اول تاریخ الخلفاء الراشدين معروف به الامامة و السياسة و دیگران از علماء شما از قبیل ابن ابی الحدید و غیره در کتب معتبره خود نقل نموده اند که قال عمر لابی بکر اطلق بنا الی فاطمة فاننا قد اغضبناها یعنی عمر به ابی بکر گفت یا با من برویم بسوی فاطمه زیرا که ما او را بغضب آورده ایم (و در بعض اخبار است که ابی بکر بعمر گفت با من یا برویم و ظاهراً این صحیح است) خلاصه با هم رفتند درب منزل فاطمه مظلومه بی بی اجازه ملاقات نداد علی علیه السلام را واسطه قرار دادند بی بی در جواب (۱) از تمام آنچه آسان بر آن سایه افکنده است (از مال دنیا) فدک در دست ما بود که گروهی (خلفاء قبل) بر آن بخل ورزیدند (واذ دست ما گرفتند) و دیگران (فاطمه و اولاد هایش) بخشش نموده از آن گذشتند و خداوند نیکو حکم و داوری است (که بین حق و باطل حکم خواهد نمود) .

علی سکوت اختیار کرد آنحضرت بهمین مقدار اکتفا کرده اجازه ورود داد وارد شدند سلام کردند بی بی مظلومه رو بیدوار کردایی بکر گفت ای حبیب رسول خدا بخدا قسم خویشی رسول الله را دوست تر دارم از خویشی خودم و ترا از دخترم عایشه بیشتر دوست میدارم ایکنش بعد از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرده بودم من قدر و شرف و فضل تو را از همه بهتر میدانم و اگر تو را از حق ارث منع کردم از جانب آنحضرت بوده که خودم شنیدم فرمود لا نورث ما ترکنا فهو صدقة .

حضرت فاطمه سلام الله علیها بامیرالمؤمنین عَلِيٌّ فرمود من حدیثی از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیادشان میآورم شما را بخدا قسم آیا نشنیدید از آنحضرت که فرمود رضا فاطمة من رضای و سخط فاطمة من سخطی فمن احب فاطمة ابنتی فقد احبنی و من ارضی فاطمة فقد ارضانی و من اسخط فاطمة فقد اسخطنی (۱).
قالا نعم سمعناه من رسول الله صلی الله علیه و سلم گفتند بلی شنیدیم از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این کلمات را آنگاه بی بی مظلومه فرمودند قاتی اشهد الله و ملائکته انکما اسخطتمانی و ما ارضیتمانی و لئن لقیته النبی لاشکوکمما الیه (۲) .

ای بکر از کلمات و بیانات بی بی دلتنگ و گریان شد و گفت بخدا پناه میبرم از سخط تو و سخط آنحضرت آنگاه فاطمه با ناله فرمود واللّٰه لادعون الله علیک فی کل صلاة اصلبها ثم خرج باکیا یعنی بخدا قسم در هر نمازی بر تو نفرین مینمایم ای بکر از شنیدن این کلمات با چشم گریان بیرون رفت مردم اطرافش را گرفتند و له ارض میدادند گفت وای بر شما همه خوشحال بخانه های خود پهلوی عیالاتان میروید مرا واگذارید لاحاجة فی بیعتکم اقبلونی یعنی هیچ احتیاجی به بیعت شما ندارم مرا واگذارید بخدا قسم میل ندارم بیعت من بر کردن مسلمانی باشد بعد از آنچه دیدم و

(۱) رضای فاطمه رضای من است و سخط فاطمه از سخط من است پس هر کس دوست بدارد دختر من فاطمه را مرا دوست داشته و هر کس راضی بدارد فاطمه را مرا راضی داشته و هر کس بغض آورد فاطمه را بتحقیق مرا بغض آورده .
(۲) خدا و ملائکه را شاهد و گواه میکنم شما دو نفر رضای خاطر مرا فراهم ننمودید بلکه مرا بغض آوردید اگر پیغمبر را ملاقات نمودم شکایت شما دو نفر را خواهم نمود .

شنیدم از فاطمه (سلام الله علیها) انتهى .

پس از این قبیل اخباریکه اکابر علماء خودتان نوشته اند معلوم میآید که فاطمه مظلومه از ای بکر و عمر تا دم مرگ غضبناک و ناراضی بود و با دل پرغصه از دنیا رفت و ابدأ رضایت از آنها پیدا ننمود (۱) .

بالاترین دلیل برغم و غصه بی بی مظلومه و فاطمه را شب دفن نمودند ناراضیتی او از وضع و شریف امت آنست که

بهمسر خود مولانا امیرالمؤمنین علی عَلِيٌّ وصیت نمود و ما تشهد احد جنازتی عن هؤلاء الذین ظلمونی واخذوا حقی فانهم عدوی و عدو رسول الله ولا ترک ان یصلی علی احد منهم و لا من اتباعهم و ادفنی فی اللیل اذا اوهنت العیون و نامت الابصار (۱) .

چنانچه بخاری در صحیح گوید وصیت فاطمه را علی عملی نمود و شبانه او را دفن نمود هر چند تفحص کردند و جستند نیافتند که در کجا فاطمه را دفن نمودند . بالاتفاق این مطلب ثابت است که فاطمه طاهره دردهای دل فاطمه تا قیامت تأثر آور است سلام الله علیها را حسب الوصیة خودش شبانه دفن نمودند .

آقایان محترم شما را بخدا انصاف دهید پیغمبری که برای سعادت و عظمت امت آنهمه زحمات طاقت فرسا بکشد و هستی حیات خود را در راه خوشی و راحتی این امت بکار برد وقت مردن يك دختر از خود بیاد کار بگذارد و آنهمه سفارشات هم لیلا و نهارا سر آ و جهرأ بنماید که در کتب معتبره اکابر علماء خودتان هم بر است که فرموده فاطمه یاره من من است و ربیعه و امانت من است مانند من از او نگهداری کنید کاری نکنید که از شما ناراضی بشود که اگر او از شما ناراضی شد من از شما ناراضی خواهم بود .

که میرسید علی همدانی فقیه شافعی در مودة القربی گوید که پیغمبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (۱) نباید احدی از این مردمانی که بمن ظلم نمودند و حق مرا گرفتند بر جنازه من حاضر شوند زیرا که آنها دشمن من و دشمن رسول خدا هستند و نگذار احدی از این جماعت و نه از اتباع آنها بر من نماز بگذارند و همین که شب شد و دیده ها بخراب رفت مرا دفن پنهان .

فرمود من محاکمه سخت میکنم روز قیامت با کسانی که فاطمه را آزار نمایند رضای فاطمه رضای من است و غضب فاطمه غضب من است و ای بر آن کسی که من از او ناراضی و غضبناک باشم .

آنگاه این امت هیچ اعتنائی بدستورات و توصیه و سفارشات آنحضرت ننمایند بقدری اورا ازیت نمایند و حق ثابت اورا ببرند و چنان غصه دار بشود که در عین شباب و ناکامی بنالد و بگوید .

صَبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبُ لَوَانَهَا ۞ صَبَّتْ عَلَيَّ الْاَيَّامُ صَرْنِ لِيَالِيَا (۱)

از فشار مصائب و غم و غصه و اندوه - آن بی بی مظلومه ناکام - عزیز کرده و محبوب رسول خدا از درگاه حق تعالی پیوسته تقاضای مرگ می نمود که **اللهم عجل وفاتی** سریعاً عاقبت هم وصیت کند جنازه مرا شبانه بخاک بسپارید و احدی از مخالفین مرا نگذارید بر جنازه من حاضر شود و نماز بر من بگذارد .

آقایان محترم منصفانه قضاوت کنید آیا این قضایا از رضای فاطمه مظلومه سلام الله علیها بوده یا از شدت غیظ و غضب آن بی بی مظلومه آنگاه جمع بین اخبار نموده حقیقت را آشکارا مشاهده نمائید .

اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است (در این بیانات همگی اهل مجلس گریان بودیم مخصوصاً جناب حافظ که) (سر بزیر افکنده و پیوسته قطرات اشک بر دامنش جاری و بکلمات استرجاع و استغفار) (مشغول و از آن شب بیعد دیگر بسخن نیامد معلوم بود بسیار متأثر گردیده و دلائل) (منطقی ما ایشانرا که عالمی منصف بودند منقلب نمود که معنای قبول تشیع در شب) (آخر از ماجدا شدند - قریب ربع ساعت مجلس حالت سکوت و بهت و حزن و اندوه) (بخود گرفت جای آوردند احدی نخورد سه ساعت بعد از نیمه شب مقارن اذان صبح) (مجلس خاتمه پیدا نمود .

(۱) آنقدر مصیبت بر من ریخته شده که اگر بر روزها ریخته میشد تمام شب نار میگردید .

جلسه نهم

لیله شنبه ۲ شعبان المعظم ۴۵

(اول غروب چند نفر از آقایان بنام نوآب عبدالقیوم خان - غلام امامین مولی) (عبدالاحد غلام حیدر خان - سید احمد علیشاه - آمدند پس از تعارفات مرسومه گفتند) (در تمام این شبها مخصوصاً شب گذشته حق بر ما کاملاً آشکار شد و آنچه باید بر ما) (کشف شود چون ما مردمان لجوج و عنود نیستیم حب مسند و مقام هم نداریم) (فقط عمری بی خبر تحت تأثیر عادت بیراهه میرفتیم حالا که حق آشکار شد شرط) (انصاف نیست که باز تحت تأثیر عادت بهمانیم لذا تصمیم گرفتدایم امشب در حضور) (همه آقایان حضار مجلس از طریق آنها علنی تبری جوئیم) (چنانچه شب آخر تبری) (جستند و رسماً اظهار تشیع نمودند) .

(بعد از قدری استمالت از آقایان تمنا نمودم تا مادامیکه جلسات مناظره برقرار) (است ساکت و گوش باشند و از ابراز عقیده خود داری نمایند و منتظر باشند که آخر) (نتایج این جلسات بکجا انجامد) .

(گفتند نه تنها ما بلکه بر عده بسیاری از مردمان پاک دل در اثر خواندن جرائد و مجلات) (و مطالعه مناظرات و دلائل طرفین مطلب بارز و حقیقت آشکار گردید و اظهار تشیع) (نمودند منتهی خجالت و گرفتاری های میان مردم مانع است شرفیاب حضور کردند) (و بعضی از آنها بواسطه احتیاجات و ناچار بودن از زندگی و معاشرت با اهل این شهر) (مجبورند از تظاهر خود داری نمایند) .

(بعد از اداء فریضه اول مغرب آقایان عموماً تشریف آوردند و پذیرائی کامل شد) (و مجلس که منعقد گردید طرف صحبت ما رسماً جناب شیخ عبد السلام شدند چون) (جناب حافظ از بیانات شب قبل بسیار متألم و مستمع گفتار طرفین بودند) .